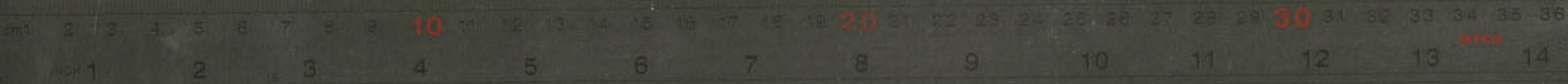

کتابخانه مجلس شورای اسلامی بهارستان





[illegible]

[illegible]

[illegible]

نگارینی با من وحشی با غیر [illegible]

[illegible]

آورد خبر به نزد من باد [illegible] هرگز نروی ز خاطرم باد [illegible]

ای یار سر و تیر صبا [illegible] آن وعده خلاف [illegible]

[illegible]

کتاب بیطارنامه من تصانیف حکیم الاعظم ارسطالیس رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلواة والسلام
علی سید المرسلین وصلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین
اما بعد بدانکه ائمه دین مبین وعلمای اهل تمکین و وزرای صاحب رسم
وآئین وعقلای دوربین اسکنهم الله فی دار القرار والمعین دیگر
چنین روایت میکنند که چون پادشاه معظم شهنشاه اعظم مالک الملوک
الاراء فی العالم ولوا الامر فی الخافقین اسکندر ذو القرنین رحمة الله علیه

ازدولت

از دولت روم خراج گرفت وکیش وچین وخراسان را با توابع در فرمان آورد
وبه شهر بلخ رسید و در آنجا بجهت زمستان داد و مدت فراوان نشست ناگاه الله تعالی
به ایشان قحط و تنگی انداخت و اسپهای ایشان را وبا افتاد مگر دران زمان
ارسطالیس حکیم در انجا حاضر نبود چون این خبر طاعون به سمع او رسید این کتاب را
تصنیف کرد و بخدمت اسکندر فرستاد چون این کتاب را دید تمام عسکر در گرداوری
بهدایت مرض شتافتند و هر قدری که یافتند به تیمار اسپان شتافتند خدای تعالی
ان مرگی و وبا از میان ایشان بدر کرد و غنیمت و کرم خدای تعالی بود و سبب این کتاب شد
واین کتاب را بیطارنامه نام نهادند از ان زمان تا این زمان در تمام عالم هر علت
که بر اسپان پیدا می شود درمان او درین کتاب معلوم می شود وان مرضی که بجولات
رسد دفع ان را درمان گفته است پس هر پادشاهی و عسکری واجب است که این
کتاب را نگاه دارند زیرا که پادشاه بی عسکر نمی شود و عسکر بی اسپ و ساز و سلاح

نهاده باشد و اگر ساز و سلاح را اسپ میکشد و هرکجا که عزم می نهند اسپان ایشان را
بمنزل می رسانند و هم گفته اند که آدم و اسپ مزاج می دارند زیرا که الله تعالی آدم را
از چهار وجه آفریده است که آن را عناصر اربعه میگویند اگر ازین چهار چیز یکی کم باشد آن
آدم از دانش تمام نباشد و اسپ نیز عناصر اربعه دارد و آن عناصر اربعه را چهار چیز
آفریده است چرا که پادشاه را نیز چهار چیز می باید و اگر ازان چهار چیز
یکی نباشد دولت و حکومت او پاینده نخواهد شد و آن چهار چیز این است
اول عاقل و عالم که وزیر است دوم خزانه داشته باشد سیم رعیت را
مهربان دارد و رعایت کند چهارم سپاهی را قوی دارد و سپاهی قوی نمی شود
الا به اسپ و سلاح و یکی تا پادشاهی او تمام باشد و هر مشکلی که واقع شود
البته علاج او را بداند و بر دانش او واجب است و درین کتاب بیان می شود
و هر اسپ که بدین صفت باشد نعت میگوید اوصاف الفرس بلند باشد

و گردن

و گردن دراز باشد و دست او قوی باشد و خوب رو باشد و چشمهای او بزرگ و اقصه
باشد و هم چون مخمران که در نگاه کردن آن آدم حیران او شود و گوشهای او چون
بزرگ نباشد و میان گوشها فراخ باشد و دندانهای او کوچک و تمام و نزدیک هم
باشد و گشاده نباشد و لب زیرین او از لب بالین او درازتر باشد و غلیظ نبود
و دم دراز باشد و ارمکت کوتاه باشد و پیشانی او فراخ باشد و پستانهای او کوتاه باشد
و میان او فراخ باشد و پر باشد و گردنی او به رنگ باشد و سینه او فراخ بود
و میان قد باشد نه بلند و نه کوتاه باشد و دد خایه او موی نباشد و مژگان او
و جاهای او و پاهای او و میان پاهای او سیاه باشد و تیزبین باشد و میان جاهای
او تنگ نباشد و هر جا که براه رود گوشها را اشارت کند و در راه رفتن خود را
میزان ولد و عدل براه رود و هرچه او را پیش آید از و نترسد و در جستن پاها را
از هم دیگر نگذارند و برابر هم رسانند و در رفتار پای را در زمین نکشد و پاهای را

٥

وبهسم زند کوکان او گرد نباشد واگر یک گوی او از یکدیگر بزرگ تر باشد نیک باشد

هنرمند و قیمت دار بود و در محلی که سوار شوی روان براه شود و چابک بود و در راه راست

و در نشیب و فراز هیچ قاعده روش داشته باشد و در تشنگی صبور باشد

و باب زود زود میل نکند و میان او باریک باشد و طونقلری او پهن و دراز باشد

و سم او کود باشد یعنی که سم چون سم شتر باشد و بالش جب او باریک

باشد و لکلکو گاه او با مقابله با گردن باشد و پشت او چون پشت ماهی باشد

و پهن باشد و پایهای او قوی باشد و محلی که دم را بالا کرد و زود پایین آورد

و میان ساغری او کشاده بود و در پای برداشتن زود بر زمین برساند و بردارد

و چابک باشد و مهره دو رنگ او قوی باشد و کعبهای او غلیظ باشد و در رفتار

پایهای را از مقام دستها بگذراند و در آب انداختن نزدیک دستهای

و پشت او دراز نباشد و در رفتن دم را کج نکرد و جوراسیک نشکند و خوشخوار بود

و در محلی

٦

و در محلی که کشش کنند خود را کج ندارد و اگر ناگاه چیزی در راه ببیند پاپس نشود و نترسد و

روان برود و اگر چانه راست او بر چپ تفاوت داشته باشد بی نظر بود

زیرا که دونده می باشد و اگر در خانه و اگر در سر آب که او در آب دهند

دست چپ را در آب بزند و به جانب چپ بایستد آن اسپ شوم باشد

و پسندیده نیست این چیزها که نوشته شد شصت و دو شکل است که اسپان محفوظ

میشود و اگر این شکلها تمام در اسپی پیدا شود و مثل آن اسپ به خوبی نباشد

و نظیر نداشته باشد و اگر این شصت و دو شکل تمام بیشتر در یک اسپ نباشد

لازم دوازده شکل میباید که تا خوب باشد و آن دوازده شکل سه شکل عورت باشد

و سه شکل اسپ باشد و سه شکل گاو باشد و سه شکل اشتر باشد

بیان سه شکل عورت یکی آنست که میان او باریک و خوب باشد

دویم گیسوی او نازک و دراز باشد سیم ساغری او بزرگ و نیک باشد **بیان سه شکل از استر**
اول گوشهای او چنین که گوش استر باشد دویم دم او چون دم استر داشته باشد سیم
طونیقلری استر داشته باشد **بیان سه شکل گاو** اول پهلوی او چون پهلوی گاو باشد
دویم جانهای چون جانهای گاو باشد سیم خورش گاو داشته باشد **بیان سه شکل از اشتر**
اول مژگان او چون مژگان اشتر باشد دویم صورت و هیئت شکل شتر داشته باشد
سیم گردن او چون گردن شتر باشد و بدین شکل اسب بغایت خوب و هنرمند باشد
لازم اگر این شکلها را داشته باشد نیک بود چون شکلهای اسب را بیان نمودیم
رنگ و الوانهای نیک و بد آن را نیز بگوییم **اسب کمیت خرمارنگ**
هر اسپ که خرماگون باشد بغایت هنرمند و خوب بود و بدین رنگ اسپ که پایهای
او و طونیقلری او و مژگان او و چپ او و میان دم او و جانهای او سیاه باشد بغایت خوش
بود و بی نظیر باشد **اسب بور** هر اسپ که بدین رنگ باشد و چشم او و پیشانه او و یال او و دم

او

او و پایهای او و طونیقلری او سیاه باشد بغایت خوب است **اسب کمیت** هر اسپ
که بدین رنگ باشد و یال و دم او دراز باشد رفتار او نیک می‌باشد خواه بدشت
و خواه بگل قایم می‌شود و رهوار باشد **اسب خردرنگ سیاه** هر اسپ که بدین رنگ باشد
و پشت او چون پشت خرگور از یال تا سر دم خط سیاه داشته باشد و یال و دم او و پایهای
او سیاه باشد بغایت اسپی نیک باشد زیرا که چنین اسپ قایم می‌باشد و اگر بدین وصف
نباشد و سفید باشد نیست بود و تا به منزل نرساند **اسب یاغز** هر اسپ که
بدین رنگ باشد و سیاه و سفید بود قایم نباشد و اگر یاغز صاف بود نیک است
و صاف آنست که کل رنگ بود و یال و دم او و میان پایها و چشمهای او و طونیقلری
او سیاه باشد قایم بود و بغایت پسندیده است و اگر بدین ترتیب نباشد خریدن او
واجب نیست **اسب سیاه** هر اسپ که بدین رنگ باشد و چشمهای او سرخ باشد

ان اسب در میدان دونده باشد و در راه قایم بود اما دیوانه باشد و در حمل غوغا بسیار شتابنده
انکه اغاز دو اسم زرات باشد اما عمر دراز داشته باشد **اسب بور سرخ** هر اسب که بدین رنگ
باشد خوش سرخ رنگ است و اسب چپر رنگ و سفید رنگ خوب نمی باشد اگر باشد
هم سهل باشد **اسب چپر** هر اسب که بدین رنگ باشد که شکمها و پایهای او سفید باشد
هر روز کم بیند و اگر طونیقلری او و یال او و دم او دراز بود و میان پای او سیاه باشد
هنرمند نمی شود **اسب ابط** هر اسب که بدین رنگ باشد دست و پای او بزرگ باشد
و دم دراز بود و آواز او تیز باشد و پای او سفید باشد خوب است و دونده باشد
و رهوار بود بلکه یورغه می شود **اسب دهر بوز** هر اسب که بدین رنگ باشد
و گردن گرد و بلند باشد و سیاه از سفید بیشتر باشد رهوار می باشد بلکه یورغه
باشد و اگر گردن او راست باشد سخت دونده باشد و در راه رفتن درست باشد

و هنرمند

و هنرمند بود و هر اسب که این چنین باشد و به چشم خوار نماید آن اسب بغایت
ستمکش و سخت رهوار باشد و دونده بود **اسب سبز** هر اسب که بدین رنگ باشد
یال و دم او و مژگان او سیاه باشد بغایت خوب باشد و قیمت دار بود و در گرما
سخت باشد اگر ازین ها که گفته ام چیزی برعکس باشد خوب نبود فی خاصه که طونیقلری
او سفید باشد این چنین است در شب تاریکی نمی بیند **اسب چیل که سرخ و سفید باشد**
هر اسب که بدین رنگ باشد و یال و دم او دراز باشد و طونیقلری او سیاه بود
و رهوار و دونده باشد و اگر خایه او نقطه سیاه سفید باشد و دونده باشد و بغایت
هنرمند می شود و قیمت او هر قدر که باشد خریدن او واجب است **اسب سلیس**
باشد و نقطه سفید و هر اسب که بدین رنگ باشد نیک بود و اگر هر دو پای او سفید
باشد قیمت دار بود **اسب موش رنگ** هر اسب که بدین رنگ باشد بدنما بود اما

جهت بار برداشتن و سواری قایم باشد و چون صفت اسبهای نیک گفتیم بیان اسبهای شوم و نیک
و بد ایشان هم بنماییم که از خریدن آنها نیک و بد ایشان بر صاحب عیان شود
اسب قیچه که پای او سیاه باشد هر اسب که سم چنان یک پای او باشد و چشم او سرخ باشد
بغایت هنرمند بود و بدخو باشد و لگد اندازد و زرات باشد و دیگر اسب سیاه و کمیت که چشم زاغ باشد
در شب کم بیند و هر اسب که در محل آب دادن دست چپ را در آب اندازد شوم بود و هر اسب
که به آواز طبل صاغر باشد و هر اسب که تکلنو جای او موی داشته باشد و در شب خایه او
موی بود و در شب زانو موی بود دارد و سر مژگانهای او موی بود و در شب بیک
موی بود دارد آن اسب شوم باشد و هر اسب که موی او کم باشد کم خوب می‌شود
و هر اسب چشم او غبار رنگ داشته باشد در روز کم بیند و اگر یک چشم او داشته باشد
آن چشم هیچ نبیند و هر اسب چشم او دعوج باشد بدنما باشد اما جمله طایفه از امیر اخوران
گفته اند

گفته اند و مشهور است و هر اسب که هر دو چشم او زاغی باشد هنر نداشته باشد و هر اسب
که پای چپ او سفید باشد شوم بود و هر اسب که چشم او با مژگان او سفید باشد
در روز کم بیند و هر اسب که به راه رود و سر به نشیب اندازد و در گل زار به سر
به نشیب اندازد و گردد آن اسب عیب دار بود و هر اسب که پیش او از پس او
بلندتر بود دایم به روی افتد و هر اسب که به راه می‌رود و دم را بلند دارد آن اسب عیب دار باشد
و هر اسب که پس او از پیش بلندتر باشد معیوب باشد و هر اسب که گزنده و سرسخت
و دیوانه باشد و زرات باشد و هر اسب که صاحب را گزده باشد و لگد انداز باشد و اسبی
که در محل رفتن به ایستد و سمات اندازد و اسبی که در طریق خوردن جو بسیار گذارد
و جو بلند دارد این تمام اسبان که این عمل دارند جمله خوب نیست چون
دانستید این دگر می‌باید دانست پس معلوم باید کرد که چه صفت علت

در اسپ هست و بر هر دردی درمانی گفته می شود ان شاء الله تعالی باب

در بیان امراض فرس اول اشتاد ۲ کعاب ۳ رخش چهارم

جذام ۵ مستمس ۶ غوره ۷ شقاق ۸ حمره ۹ تاسوره

دهم برص ۱۰۱ بجره ۱۰۲ عله ۱۰۳ نفخه ۱۰۴ ملح ۱۰۵ تعد

۱۰۶ سرطان ۱۰۷ تنقا ۱۰۸ مغناق ۱۰۹ نخاس ۲۰ غناق

۲۰۱ ذو ۲۰۲ معل ۲۰۳ عصاص ۲۰۴ سعال ۲۰۵ رهصه ۲۰۶

وبده ۲۰۷ حمی ۵ این مرضها که همه نوشتیم سبب اینها از اینها می شود اسپ را

که بغرقان هست دهند و با آب گرم بدهند و یا تحلیه که عرق دارد جل از رو بپوشانند و یا

آنکه از جایی برسند گرم زین از رو بکنند و یا از راهی که آمده باشد و سواری که بوده او را

رفته بسته باشند یا کاه و یکپاره سواری نمانید و ستم سخت ببندند و یا بسیار بدوانند

و یا در دود او را ببندند و یا در وقت خزان اسپها را پا جل میگذارند و یا در آفتاب او را

میبندند

می بندند و یا در شب برهنه می ماند و سرما می بیند هر کس که اسپ خود را ازین انواع ما

احتراز نمود مرض بران مسلط نخواهد شد و هر کس که می خواهد که اسپ او فربه شود در یک

مقام دایم او را ببندند و جل او را نشانند و از آفتاب و باران او را نگاه میدارند و جای او

گرم باشد و سرد نباشد و علیق او بیک قاعده بدهند و از پنج جنس او را خورش بدهند

۱ قط ۲ کاه ۳ جو ۴ گندم ۵ نقله هر روز صد و سی درم او را بدهند

اینها که گفته ام بدهند که بغایت سمین گردد و از سراب او را آب بدهند و در تابستان

آب بسیار دهند و در زمستان هر روز دو نوبت او را قت ... و تیمار بکار دارند اول از دم

و شب ران تیمار کنند و آخر گوشهای او را پاک کنند و در تابستان هر روز

یکنوبت تیمار و هر روز یکنوبت پایهای او را به آب گرم بشویند و علیق او را پاک نمانند

و هر کس که یکماه بدین طریق اسپ را تیمار دارد چنان فربه شود که وصف نتوان کرد

که نه اورا سوار میتوان شدن و نه او را بیرون توان آوردن از قوتی که پیدا کند و دیگر هر روز
و اگر هر روز نباشد روزی به روزی دستهای پاهای اسپ را به روغن بندید یا به روغن
شیره مالند تا هفت یوم بدین ترتیب اگر نگاه دارند بغایت فربه و نیکو شود و در محلی
که فربه شده باشد و خواهند که اورا سوار شوند آن هنری که عمده دارد و چهار یوم

در بیان مسرج ساختن اسپ چون خواهند که اسپ را زین بسته و روز زین
بعد اسپ بگذارند و شب بسته نمایند و بعد از سه روز بر پشت او سوار شوند و لیکن تیز
پرتاب اورا نبرند اما باید که هیچ از جای خود دست و پای نجنباند تا هفت
یوم اورا چنین تعلیم کنند که آن هفت روز بعد یک منزل باشد اگر اسپ بغایت
خام باشد که گفته‌ام عمل نماید که یک شخص وقتا عمده سواری این است چون بدین ترتیب
آموخته شود قایم شود و چهل ساله به منزل برساند و در جایی که سنگ باشد اسپ را

تیز براند

تیز براند و چنان اسپ را نگاه دارد که اورا به منزل برساند و در صحرا سوار شود خود را در پشت
اسپ سنگ دارد و دست و پاهای خود را راست نگاه دارد و خیلا و کج باشد و چابک و اگر صحرا
راست کرد اسپ راه را گم کند و جایی که سوار شد اسپ را به راه اندازد و روان کند همان دستور که
از آنجا برخاسته همچنان چابکی بگذارد تا برود و زحمت ندهد تا به منزل برسد و آن زمان که به منزل
گرفته اورا به گرد آرند و بپوشانند نه آب و نه علفی با و ندهند الا آن گل که خود
بطلبد طلبیدن اسپ آن است که آواز کند و اگر چنانکه اسپ را در میانه راه آب بخواهد
غم نباشد چرا که تا به منزل رسیده شود آن آب قطع شده باشد و گر آن ندارد و اگر
در راه سبزه‌ای دیده باشد چون گاه بوی دهد که نیک است و اسپ را به نعل نکند و بیدار
نشوند اتفاق اگر نعل اسپ در جایی افتاده باشد که نعل نباشد عقوق را بگیرند و شکم اورا ببندند
و در کف سم اسپ بمالند که سنگ باشد چرا که برید را علامت همین است تا ده روز اسپ را
به نعل تواند داشت و اگر خواهند که اسپ بطلبد باید که یک روز قبل از دواندن او را جو ندهند

نازیک ببندند و از شب علیق او را کم دهند و چنین بدوانند پس از آنکه اسپ را بدوانند
هر روز در کشش اسپ بکوشند که او را در میدان میدوانم اگر مجموع مدت است و هوا گرم دارد
لازم مقدار می کشد و خوب لنگ کار می آید و می باید که چون از خانه بمیدان آورند سوار نشوند
الا در میان میدان و در جای که میدوانند سوار می شود و در سر و شهای اسپ نشیند و قایم
و سبک در تکتو جا قرار گیرد و هر دو باید که خود کج سوار نشود و پا ها را از تنگ نکشد و به شکم او
تنگ کرد و اگر اسپ سیر باشد بهتر است و با تمام سوار نشود اما در آن جمله عنان است
عنان راست نماید و یک تازیانه اشارت کند و اگر [illegible] آهسته آهسته عنان را [illegible]
وا راست کرد چون میدان تمام نماید اسپ را باید که [illegible] و به پوشش [illegible] یک جا
ببندند تا عرق خشک نماید و از روز علیق او دیر دهند و آن قدر که علیق اسپ
خشک می خورد و بعد از آن هر شب بدان طریق علیق دهند و هر کس [illegible] در روز خنک
بر اسپ زیان سوار نشود و در سر راه [illegible] چرا که اسپ [illegible] و غیرت [illegible]

او را کار است

و هر چیز که راست [illegible] از تنگ [illegible] و در راه سخت با غیرت باشد و دست نشود مگر [illegible]
چیزی رسید و اگر از غیرت بازمانده و روشن کرد اند و برقه و قوی باشد و از پا در نیاید و چون شکل
اسپان و هنر و عیب و رنگ و بد و رنگ و خوی اسپان و نگاه داری اسپان و سواری ایشان
گفتم سال و عمر ایشان را بیان کنم در بیان عمر فرس پس معلوم باید داشت
که اسپ را از دندانهای اسپ می باید شناخت اول دندان کره از شیب و در عدد [illegible]
و بعد از آن دو دیگر از بالا بر می آید و این چهار دندان ابتدای بیان عمر ایشان می شود
و دو دندان دیگر پیش آنها پیدا می شود [illegible] میگویند و در کنار آنها
دو دندان دیگر که بر می آید [illegible] نام نهاده اند و از آنجمله دندان اسپ چهل و
دو دندان دارد از آنجمله [illegible] دو دندان دوازده دندان در پیش دارد و سی دندان
دیگر در [illegible] اسپ [illegible] ساله شود دندان کره می کشاید و [illegible] ساله همچنین [illegible]

و در پنج سالگی دندان پیشره پیدا می شود و اسپ در محل کره پنج دندان او تمام عراست
شش سالگی از یکطرف دندان او یک دندان نیمه برود و قایم باشد و در هفت سالگی یک
دقیقه او از یکطرف سیم چنان آن طرف می شود و در هشت سالگی میان دندانهای او
گرد می شود و در نه سالگی میان دو دندان او هر یک جای یک دانه جو بهی می شود و
سوراخ می گردد و در ده سالگی که تمام می شود بعد از آن کس نمی شناسد اما
زیرکان و عاقلان میدانند که سال اسپ از چوبست و هر اسپ که علیق خورد
و جو درست در سمات ننداخت آن اسپ از هیچ جهت بد ندارد و سخت تشنه
می باشد و هر اسپ که دندان او سیم چون دندان شتر باشد کس سال او را کم نوشته
دان است و هر کس راه بسیر او برد و بعضی که میدانند از آن سببست که اسپ
چنبهای او کوچک و عمیق می شود و بدین علامت توان شناخت و چون در سال
اسپان رسند فرخ است و علامت آنها کنند ایم در سبب خستگی و علاج اسپان را

کنم

کنم **باب در بیان امراض اسپان و علاج او** پس معلوم باشد که در اسپان علت
واقع می شود که یک نوع است و در جزیره یکی سقاغو و دیگر سکرغو و این هر دو علت
از سر پیدا شده و بیان از آن هر دو علت از بیان و دماغ اسپ یک طریق است
ولیکن علامت سقاغو آنست که از دماغ اسپ آب و حرکت می آید و سر در پیش می
اندازد و دماغ را بمورد سی است و سوراخ دماغهای او فراخ می گردد و آواز سینه
و نفس او تنگ می آید **علاج** او آنست که از هر دو طرف سینه او خون بستانند و بعد از آن
کافور و زعفران بکوبند و در وقت نماز شام در دماغ آن اسپ از سوراخ بینی نفس بدمند
تا در دماغ او چه بالا برود و بعد از آن روغن بنفشه در دماغ او پف کنند و دیگر اگر سودا پیدا شده
بستانند یک درهم اندروزه و یک درهم زعفران و نیم درم کافور به هم دیگر یکجای
بکوبند و مخلوط سازند و در دماغ اسپ او فرو کنند دیگر که سودا علاج مخش نشود بستانند

دو درم شونیز و دو درم زنجبیل و دو درم زنگیا و دو درم پنج کاشنی سبب و یک درم زعفران
چنانکه جمله ده درم باشد این داروها تمام در دویست درم شراب به جوشانند
و صاف نمایند و بعد از آن چنان بجوشانند که از سه بخش آن یک بخش بماند
و یک درم نفط سفید داخل نمایند و هر کس که از اول داروها در سه مخلوط کرده است
هم آنکس باید که در سه قسم نماید و در حلق اسب بریزند و در بینی حلق اسب به بندد
دیگر اگر بدین علاج سهم زده رفع نشده باشند برگ پودنه و قدری زرنباد و پاره کهکاه
جمله به علف سبز خمیر کنند و گرم کنند بقرطاس و در بینی او کنند تا بخار در دماغ او برسد و گرم
ملایم در سر اسب بنشیند که آن علت بر جهد و دیگر اگر بدین علاج سهم زده بسته باشد
از گربس حیض عورتان و در زیر دماغ اسب دود کنند و تیز او را برسند تا گرم شود
دیگر اگر بدین درمان به نشود یکباره اندوده بکار در بینی او و یک جوز نماید و در دماغ
اسب او فرو نماید و بعد از آن سه پاره کافور او فرو کنند و قدری زرنیخ ...

دربینی

در بینی او بچکانند و اگر در فصل بهار باشد یک سیر است که بعربی لبلاب میگویند و بترکی
قوطه باید که برگ او را در بینی او کنند چنانکه بوی او به دماغ برود بعنایت حق تعالی صحت یابد
و بعد از آن یک ذره روغن کنجد در دماغ او بچکانند اما مجرب است که گربس حیض عورتان
و دود کنند و قدری اندروز که گفته ایم او فرو نمایند و روغن شیره در دماغ او بچکانند
و آن دردی که بدین نوع است **سکرغو** میگویند بدانکه سبب آنست که آب زرد
از دماغ اسب می آید و بسیار لگد میکند و سر و دماغ حوضها به پای نخود میمالد و
علاج او آنست که سیر را بکوبند و با پیاز سفید هر دو بهم دیگر خمیر کنند و بچینه کنند و از
روغن صیصام به لفظ ترکی است داخل نمایند و به پزند چندانکه روغن خمیر از بسم ...
دیگر و دو درم نفط در پیش ناندازند و چند نوبت در دماغ اسب بچکانند که نافع باشد
اگر بدین علاج رفع نشود قدری روغن بید در تاوه کنند و گرم به جوش آید و قدری است
از آن بریزد و بینی اسب بدان ترکنند و گرم گرم از سر اسب بکشند که یابین و علت ...
دو علاج هست همه دردی علاج یکیست اما چند نوعست که در اندرون حلق اسبان پیدا میشود

علامت او آن است که از جا نجنبد و علفی نخورد و از دماغ نفس زند و آب از دهن
او بیاید و چشمهای او تنگ کند و هر گاهی خورد خواه آب و خواه هر چه باشد از دماغ او
بیرون آید علاج او آن است که شاخ گوسفند سوخته در یک بار بکوبند و در روغن کنند
و نیش [illegible] در آب زنند و در حلق اسپ بچکانند و قطره قطره بدهند و اگر قطره نباشد قدری
ترکنند و بدهند که بخورد که نافع است و اگر در سر حال اسب لنگ کند این علت زایل
شود بواسیر علامت او آن است که در دماغ اسپ واقع شود و آب زرد [illegible]
از دماغ او بیاید علاج او آن است که قلمی زنگار و قدری از زاج سیاه و حلتیت [illegible]
از هر یک یک درم با آب خمیر کنند و مرهم چون مرهم سازند و اگر درم این علت پیدا شود
[illegible] و اگر پیدا نباشد بر پنبه کهنه سفید طلا کنند و بر جای که علت باشد ببندند تا سه
روز چنین کنند و بعد از سه روز ببرید تازه مالش کنند که نافع باشد و بعد از ان قدری
زفت و چهار درم سفیده [illegible] این دارو را در هم بجوشانند و مرهم سازند و هر روز دو بار
با پنبه کهنه طلا کنند و بر ان ببندند و اگر بدان خوب نشود دیگر [illegible] درم سرکه

و ده درم

و ده درم عسل و پنج درم مرداسنگ و سه درم سپیدکون این دارو را بکوبند و هم دیگر [illegible]
و مرهم سازند و هر روز دو بار بر ان ببندند که صحت یابد و اگر جایی که ان دو علت یک جا
جمع شده باشد به از بریدن نیست و بعد از بریدن سیر و روغن تلخ و قدری نمک در هم
بکوبند و مرهم سازند و جایی که بریده اند بنهند که کلیات نگذرد چنان که سر ان
بواسیر نقطه در جوشش بسوزانند و بعد از ان پنج درم سپیدکون و ده درم مرداسنگ
و سه درم روغن زیت و سه درم سرکه و ده درم زیبق در هم بکوبند و مرهم سازند
انها را که کوفته اند زیبق و سرکه داخل و بعد از ان این دارو در ان قار شده تمام شده
و در روزی دو بار بر پنبه کهنه طلا کنند و بر ان ببندند که این علت بواسیر از ان [illegible]
برود تولوم این علتیست که در سر دماغ اسپان و بر لبهای اسپان ظاهر میشود
یا بر جاهای اسپان بدر می آید علاج او آن است که بادنجان را بکوبند و مرهم سازند
و در سر ان ببندند تا خشک شود و بیفتد و اگر ان کهنه مانده باشد از دم خوش [illegible]
بکنند و ببندند تا که ببرد و بیفتد و بعد از ان لقدری دو دانه مشمش و بادام مغز دو دانه [illegible]

و قدری در میان مهاشق بهم و دیگر هم جسم سازند و بر جای آن نهند که بهتر آن بود مرض

سکیهان علامت او آن است که از پای اسب آب زرد و چرک می آید

علاج او آن است که او را به پوشند که تا عرق بکند و به کره بشند و بعد از آن [illegible]

او را به شویند و کردکان به سوزانند و در [illegible] به کوبند و بر بریزند یا نیل و قلم [illegible]

و جمله در [illegible] که آب ندیده باشد بکنند و بر پای اسب به بندند و بر [illegible] بریزند و اگر [illegible]

و در بار نفط و شمع و زفت اینها را داخل نمایند و روزی دو نوبت بران به بندند

آن نیز مرهم نیک است ارینگ اگر پای اسب ارینگ باشد علامت او آن است

که گرم می شود و بعضی بر بهم [illegible] می شود و بعضی تا زانوی اسب می رسد و موی پای

او را می برد علاج او آن است که اول [illegible] آن قدر بشویند که [illegible]

نمایند و [illegible] را بکوبند با پیه سفید و [illegible] در شراب بجوشانند

آن قدر که قایم شود و بعد از آن در هاون بکوبند چنانکه مرهم شود و بر سر آن مرض ببندند

که نافع باشد مرض [illegible] این یک علتیست که بر چشم اسب پیدا شود یا بر دماغ دانه دانه گرد بر

آید و بعضی ریش ریش می شود و بعضی چنان آبله می شود که هر قدر حرفی که با او رسد خون و آب

زرد روان می شود علاج او آنست که زرنیخ زرد و آهک و [illegible] در از هر یک یک درم

و نیم و یک درم در میان [illegible] این جمله را خورد بکوبند و بجوشانند و بر سر [illegible]

و در بالای آن داغ بنهند دیگر اگر ناخنه در یک چشم اسب باشد احتیاط باید که

که در چشم او نرود و این دارو که گفته ام بران به بندند تا یازده روز آن [illegible]

و بعد از آن از آن بردارند و مغز استخوان کشنده و خمیر ترش و خایه مرغ با یکدیگر [illegible] کنند

هر روز دو نوبت بران به بندند تا خشک شود و بعد از آن پشم کوسفند بسوزانند و

خاکستر آن هفت درم و مرداسنگ ده درم و [illegible] پنج درم و زفت ده درم

و نفط پنج درم و روغن گاو ده درم و روغن زیت هفت درم و شمع [illegible] یازده درم

بتابند و این داروها در هم کوفته و در آن [illegible] نهند هر روز دو نوبت

برطبق کهنه آب داده [illegible] که مرض است یک بشویند و این مرهم در باب [illegible]
واگر این مرض در گرد چشم اسپان می‌شود **قوبا** این یک علتیست که در سر و داغ
و در گرد چشم اسپان می‌شود و آزار کند و هر بکوبند و وقت میشود که چشم اسپان را
تمام می‌گیرد و این علت به از گرد چشم بدتر بود و این علت در [illegible] سبب
و بر گوش‌ها و بر رو بسیار پیدا می‌شود **علاج** او آن است که تن اسپ را [illegible]
بشویند و دیگر صابون آن قدر بشویند که تازه شود و بعد از آن زرنیخ [illegible]
و زرنیخ زرد و نوشادر و [illegible] بلوط [illegible] اینها را با آب صابون [illegible] کنند
و بدین ترکیب مرهم سازند و بر ورق [illegible] بمالند و در سر آن علت [illegible] است
[illegible] است و می‌باید که از چشم اسپ [illegible] دور [illegible] که وارد می [illegible] چنان
کنند که اسپ [illegible] و یک دفعه ماله و بر آن [illegible]

اسپ

شرب بتابانند در یک صحن کنند که شیشه داشته باشد و یکپاره کلیم بکوبند
تا که مرهم چون آرد شود [illegible] درم از آن و ده درم سنگ زرنیخ و پنج درم
مرداسنگ و ده درم سفیداج و پنج درم [illegible] و چهار درم روغن زیت اینها را
در هاون بکوبند و مرهم سازند و در مرهم دیگر بر روغن زیت [illegible] زنند و اگر سخت باشد
سر جوش سرکه تیز در آن کنند و آن قدر بزنند که مرهم تنگ گردد و در روزی دو بار
بر سر آن علت بمالند و هر وقت که مرهم بردارند پاک بشویند و باز مرهم کنند
تا صحت یابد **ناسور** این یک درد است که در پی جاهای اسپ می‌شود علامت
او آن است که آب زرد از او برود **علاج** او آن است که او را به آهن داغ کنند و اگر
سوراخ داشته باشد آهن تف داده باندرون سوراخ کنند تا به جایی که به لحم [illegible] برسد
و بعد از آن [illegible] و صابون و برگ [illegible] ده درم بکوبند و مرهم سازند و در روی [illegible]

کهنه باشد و در آن جا ببندند که شفا یابد **علاج دیگر** هر اسپ که در چشم او چیزی بر آید
علامت او آنست که می خسبد و بر می خیزد و باز بسیر نگاه کند سبب این علت آنست
که عرق دارد و برهنه نهند و یا در جای سرد ببندند **علاج** او آنست که سر گیس
پرستو بلفظ ترکی تره لاغوجی میگویند بکوبند و در [illegible] و در چشمان اسپ افکنند
و اگر بدین حال و برابر این [illegible] شود اسپ را [illegible] زنند و آن چیز را در چشم اسپ باشد
بسوزن بگیرند و ریسمان در او کشند و با انگشت سبابه [illegible] زنند و به تیغ ببرند و جای
آن انگشت و ریسمان را از او جدا کنند و علاج او کم بدهند و آب او در وقت شب بدهند
و سر او را بجل بپوشانند و دیگر او [illegible] نگاه دارند که غایت خوب است
و دیگر این علت از [illegible] دماغ اسپ [illegible] چیزی رشته بر می آید و بیشتر گند ز دماغ
که نزدیک باشد چون باشد بر می آید و آن را ببرند که غایت نیک است زیرا که چون

از انجا

از آنجا ببرند در چشم پیدا می شود و از چشم ضعیفی نور او می گردد و چون ببرند نیک شود آن اسپ چشم
او خراب می شود همان بهتر که در دماغ باشد **حمق** ما دام که گوشهای اسپ و نفس او
گرم شود تب کرد و درمان آن علت نیست نعوذ بالله اگر این چنین که گفته شد سرد شود
زحمت بکشد که علت در پشت او کار کرده است **دیگر** هر اسپ که چوب بچشم او
زده باشند و آب از چشم او برود **علاج** او آنست که پاره پیاز بیزند و در هاون نرم
بکوبند و در ابریشم [illegible] در او می نهند و نمک صاف در او کنند و گرم گرم در چشم او طلب زنند
و اگر چشم او پر خون باشد پشت چشم او بکوبند و در ابریشم بکنند و آب سرد [illegible] افکنند
و اگر بکشد که از آب دریا خورده باشد آب سرد بچشم اسپ او فرو کنند زود نیک گردد
دیگر اگر چشم اسپ چوب خورده باشد و سفید بود و یا آنکه خون از او بیرون آید و یا ضعیف
و تنگ شده باشد **علاج** او آنست که کله سر آدم به لفظ ترکی ادم [illegible]

سم چون سرمه بکوبند و در چشم اسپ به میل بکشند و نیش کند و اگر سخت باشد بستانند
یکدرم قرنفل و یک درم خردل بکوبند تا هم چون سرمه شود و پنج درم جوان را خمیر کنند و این داروها
در خمیر نهند و خمیر را در فروینه نهند و آن قدر بپزند که هم چون زغال آن داروها سیاه شود
و بعد از آن بیرون آورند و بعد از آن جمله را هم چون سرمه بکوبند و در چشم اسپ کشند
که آن علت از او برود **دیگر** اگر بدان برزد و بسته و سرکه یا چرخ سفیده بلفظ ترکی
طوغان بومی ان اولا دیشلی اولیا یعنی سرکه سفید و دو را سرکه سبز و پنج درم زرد
عقرا این ها را در آتش نهند و یکدرم زعفران و پنج درم شکر دافعلا در کشند و بعد صبح
در چشم اسپ او فرو مانند و این داروها هر روز دو نوبت برونه عید ته اما زینهار
که بعد از آن آب نزنند و اگر این داروها نا مصلحت باشد بغایت نیک باشد **دیگر**
واگر در نیه او فرو کنند و در چشم اسپ کنند نیک شود **دیگر** اگر در چشم اسپ آبله پیدا شود

علاج او آنست که نیزه کریانه و مرو هر دو بکوبند و در چشم اسپ بنهند که خوش
شود و اگر مرسم رومی که گفته اند بهتر باشد **دیگر** اگر بر سر اسپ سنگ یا چوب
زده باشند و از دماغ او خون آید **علاج** او آنست که اندوزه و صمغ عربیا و اگر دارکی قرنفل
قالی یعنی خون سیاوشان این ها یک بکوبند و به خون خود اسپ بیامیزند
گرم کنند و در دماغ اسپ کنند **دیگر** اگر خون از سر اسپ یا از دماغ اسپ بیرون
و بر بادی یا از جمع شده باشد یا از چشم او خون آید و این داروها که گفته ایم در چشم کنند و
روغن بنفشه یا روغن بادام به او بچکانند و اگر قدری زعفران و مصطکی داخل آن روغن نمایند
فایده تمام دارد و بعد از آن هر دو شب رگ آن گردن اسپ را مالش نمایند سپس از روغن
از نیک گردد و اگر چه خون از چشم یا از سر یا از دماغ که می آید سیاه باشد
تا پاید و آنکه کند خون سرخ صاف آید بگیرند و درمان کنند که اسپ را نفع کند **علاج**
این علت آنست که از شریان اسپ هم چون روغن سفید بچکد و اگر بر نیار آن نرود

نکند دفع آن تا نیند چشم اسب را کور کند علاج او آنست که خروس را بکشند و خون گرم
او در چشم اسب کشند دیگر بدان زود اسب را بخوابانند و به سوزن باریکی موی اندام
برکشند و آن قطره که می‌چکد بدان موی بردارند و سر موی اندر کار آن اسب کنند و
غزروت و صبر سقوطری و کتیرا بلفظ ترکی این داروها را هر یک بکوبند و یکی ازو دیگر
که لفظ ترکی است همراه بسایند و بر آنجا که بریده اند بمالند که صحت یابد باش شنیده
اگر اسب سر او آماس کند سبب آنست که او را جانور گزیده باشد یا کسی گرز زده باشد
که اسب هلاک شود و یا چیزی زهرآلود خورده باشد مثل قرچه اوت لفظ ترکی است و
یعنی علف سیاه زهرآلود خورده است یا سنبل که خشک شده باشد از علف بجای ریا
و نیق شور زهرهای علامت او آنست که بر زمین افتد و بر شکمش بغلطد و قرار نگیرد
و سر او می‌کشد و دندان می‌خورد و می‌لرزد و چشمش پر آب می‌شود و نفس تیز می‌کشد
و زرد و زود بچه بیفکند و دیگر آنست بر جهد بلفظ ترکی و دماغ او از جا برخیزد

و از

و فراخ شود علاج او آن است که روغن گاو گرم کنند و صد درم شراب و پنج درم روغن
زیت و ده درم تریاک این چهار چیز بر آب دهند و بر دماغ او بریزند دیگر اگر زهر او شیر
بدهد تا بخورد و اگر نخورد در دهن و در دماغ او بریزند چند نوبت این چنین کنند
دیگر اگر اسب جانور گزیده باشد علامت او آنست که سر او آماس کند و آب زرد از
دماغش آید چنانکه سر بیاماسد و دایم فرو آید دیگر اگر از دندان بشود لب زیرین
و لب بالین او را بقصد زنند پنج درم تریاک و ده درم شراب لب بشو و در پیراق
باشد و در سر شیشهای درخت بلند که نافع است دیگر اگر آبوه چکرک یعنی بدانه و بود نیز
و اگر و گل خطمی و سپند و سیر و ورق توت و درخت کهنه اینها تمام در شراب بجوشانند
در دماغ او اسب نفشانند و سر اسب را بپوشانند تا بوی او از سر و دماغ او در رود
شود و که نافع است و تفراد حکیم فرموده است که سیر و روغن ... و روغن پیه و روغن
و روغن بذر و سرگین گاو و سرگین مرغ خانگی این جمله بر هم دیگر کنند و سر چوپان

زرنیخ بنهند و در سر اسپ بمالند تا دو روز بعد از آن بگذارند و بعد از آن تخم بادیانه و نمک بجوشانند
و سم کنند و با آب بشویند که شفا یابد انشاء الله تعالی **قطاع** این علت که بر سر و
دماغ اسپان میشود و علامت او آنست که علف کم خورد و دماغ او در اندرون در آرد و سخت
شود **علاج** او آنست که در سرش نی دود که از اندرون دهن اسپ بود یک چوب قایم تیز
کنند و در دهن او بزنند تا خون برود و نمک در دهن او بمالند سخت تا آن
خون بسم چون حرکت آن زایل شود **دیگر** اگر اسپ بسیار [illegible] کند یعنی دهن خشک کند
[illegible] آنست و این چقاله و بلیوز و یا پشتی بنفاده در زبان و دل او کوچیدن کرده در دهن
بر سم زنند و سر در آب اندازند و بعد از آن سرش بجنباند **علاج** او آنست که دهن
او را ببینند اگر بزرگ باشد دهن او را بشویند نمک و اگر درد باشد در سم جو بدهند بکشند
و در آب نمک زنند و دهن او را بشویند اگر به چنگال بقوت باشد بهتر بیند **اگر**
در زیر گیت حلقوم او در وی بیند **علاج** او آنست در روغن جدام و بذر کتان و نمک [illegible]
در هم کنند

در سم کنند و در دهن او بریزند و چون خشک شود پاره او در شراب بپزند و پاره نمک و جل
کنند و در دهن اسپ بریزند باید که سر اسپ را دامن دارند که در آب نرسد نافع باشد
السینه هر اسپ که زبانش آماس کند سبب او آنست که چیزی در علفی او بوده است
و [illegible] زبان او کوچیدن کرده یا سر او کشیده و مجموع لقمه **علاج** او آنست
که از هر دو جانب سینه او خون بگیرند و بعد از آن کشیر و طوراق او [illegible] در سم [illegible]
و آب آن بگیرند و چهار چرب بیند و نیم درم بود و نیم درم خردل و قدری روغن گردکان
در سم کنند و در دهن اسپ [illegible] و این دارو را گرم گرم بر زبان [illegible]
این چنین کنند شفا یابد **دیگر** اگر [illegible] علاج نرود چند جای آن را [illegible] فصد زنند
که تا خون اندو برود و بعد از آن [illegible] بنفشه و یا روغن گردکان بر آن مالش کنند
و اگر این روغنها نباشد روغن شیره علف می توان کردن **دندان درد** هر اسپ

که دندان او درد کند سبب او آنست که طبیعی او را ابک(؟) گرده داده اند علامت او آنست

که چو ابسته خورد و گوشها او را اندازد و در چشمهای او آب پیدا شود و سر در پیش کرو علاج

او آنست که موبرع(؟) یعنی آنست آزدی(؟) و قدری خردل سفید در سم کوبند و در شربت حل کنند

و بر گس(؟) سفید بچند الکه و در سم چو پاک کنند و در دهن اسب مالند هم چنان بوسیله(؟)

باید که هیچ جا نگذارند که هوا رسیده باشد که منفعت یابد انشاء الله تعالی خناق

این علتیست که در حلقوم اسب پیدا شود سبب آن است که از سم اسب فرو می آید و حلق

او را می گیرد از این علت کم اسب خلاص می یابد علامت او آنست که حلق او تنگ

سخت و تیز نفس کشد باید او را تیز تیز [illegible] که تا سه روز هم حرکت او بسیار علاج

او آنست که از زهر در سینه اسب خون بگیرند باید در اسب را خون نگذارند که بر عقب علاجش(؟)

زیدیا اروه(؟) گردن اسب را مالش کنند و دیگر علاجی و حیله در طوراق زیست یعنی

طوراق داروی دهو دهند خاص(؟) مصطفی در سم پوست تند داشت اسپان را گرند(؟) و خانه ضیاد(؟)

حیث اسب نه در داخل کنند و حبه برده ده تخم مرغ در سس(؟) اندازد و بکچه(؟) باشند نهند تا تمام

شود و به جانب اسب بریزند تا دو روز این جان را نهند دیگر اگر زهره بر دانه و موی سیخ

اعتاب(؟) بکوبند و به سم ساده چو بریزند و صاف نمایند در روغن بادام و روغن کنجد داخل نمایند

و آنها سنگ در سس(؟) اندازند و در دهن اسب بریزند فلاد ان بروغن تربت کنند

و بر غبه(؟) کنند بر دارند و مالش نکوبی(؟) اسب نمایند و قط خورد او و بیند داشت بسود تند بیند

و چو او را از تنگ شده بیند بیند انشاء این علتیست که در رگ جان دو لب میگوید در سبب

او آنست که عرق در سینه پیدا شود و او را در سم ها می بیند علامت او آنست که گردن او

سم چون چوب خشک شود که خوازید چپ در راست گشتن و سبب شود او را

علاج او آنست که از زهر در سینه او را از زهر دو دماغ او خون بگیرند و [illegible] ارگ تکش به

اخشی اسش همراه روغن بید بکوبند و بسر کوفته و نفط داخل کنند و گرم کنند و دماغ

و گردن او بمالند و چهار روز چند بار مالش کنند دیگر اگر جوان بزود اسپ علف‌اندازد

دفاریافتن یعنی سم چون غنچه فارواغ کنند و روغن بید و روغن تلخ مالش نمایند

و ملیق او در بیبند دیگر اگر زود و مشک سفید بکوبند و از آن چو خمیر کنند و در سرش ببندند

و مشک آب پاره پاره کنند و بالای او ببندند و دایم او را بسایه شیر نگاه کنند تا خلاص شود

دیگر اگر جوان سم برفته و در بالای رانوی اسپ رگهاست آن رگ استوار کنند

و دم او بکشند و بعد از آن نمک ترده و پاره پیه و مقداری سقمونیا و مقداری [illegible] اسیا

هم در سم بکوبند و پیچ چیفته مرغ خاکی [illegible] نمایند و هر پاره آنست

بینید و بر سر آن فصد [illegible] آب [illegible]

و [illegible] که آن [illegible] سم [illegible]

داد

دیگر پاره مشت‌لعاح مهدی چارکشتر و پاره تخم کاسنی اینها یکیک بکوبند و درست صبح بوزن

عراق این قدر هم [illegible] که در مجلس برود [illegible] آنرا صاف کنند و بر دماغ حلق

اسپ بریزند دیگر اگر جوان سم برود [illegible] موی سفید خشک [illegible] قدم منعش

دوازده درم صبر و حبیله [illegible] بوزن عراق آب کاسنی حل در سم به جوش آمده

و در شب در میان آفتاب بنهند تا صبح آنگاه این دارو را بدست بمالند که

خلاص شود آنگاه مالش نمایند و بسته نوبت در حلق اسپ بریزند که نفع یابد دیگر هر اسپ

که بر او زخم شمشیر یا نیزه یا تیر رسیده باشد و یا رگ او بریده باشد که خون منع نشود علاج

آنست که عنزروت و مصطکی و جام مقری و زاج سیاه و [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] این ادویه بکوبند و [illegible] داخل کنند و [illegible]

آن زخم بندند می باید که اول نمک [illegible]

زخم را از هر دو جانب با انگشت قایم بگیرند اگر رگ بریده باشد سر رگها [illegible] بپیچند
و اگر ظلم باشد دهن زخم را گشاده بگیرند و رگ را [illegible] دست بگیرد و قدری دارو در آن بریزند و مرهم
بر جنب گسسته باشد و در روی آن قایم ببندند تا پانزده یوم بگذارند و بعد از آن [illegible] دارو
در سر رگ بپاشند یک سنگ در بالای آن رگ یا آن زخم ببندند که خون مانع شود
و مانع باشد و منفعت از پانزده یوم بگشایند و بعد از آن برو ببندند دیگر اگر این داروها نباشد
پهن [illegible] بکوبند و در خون آن اسب همراه [illegible] خمیر کنند و بر پاره پنبه یا بر پاره کرباس
مرهم بمالند و در سر زخم ببندند و مرهم چون پاشش [illegible] قایم و محکم
ببندند و در بالای آن زخم ببندند که بغایت نافع باشد و هر جا که خواهند که گشاده بینند
[illegible] کنند و بکشند قولنج هر اسب که قولنج پیدا شود یعنی [illegible] سبب او آن است
که عرق داشته بوده و آب داده اند و یا از راه آمده باشد و بر جای سرد بسته باشند

علامت

علامت او آنست که بجنبد و برخیزد و بغلطد و شکم او آماس کند و [illegible] او سخت شود
وقت [illegible] یعنی [illegible] کند دماغ اسب از هر دو جانب برخیزد و سخت کند و نفس [illegible] و
دارو [illegible] و چون علت کم اسب وقت داشته باشد علاج او آنست که [illegible]
در روغن زیت [illegible] کنند و گرم نمایند و بحلق اسب یا به دماغ اسب بریزند و چون [illegible]
او را بپوشانند و بر او سخت سوار کنند تا آنکه عرق نماید و دو کس از هر دو جانب او باشند
و در دو چوب او را بگیرند و قوت کنند تا که [illegible] و ساعت [illegible] و اگر [illegible] و ساعت [illegible]
دست [illegible] بپوشند یا بروغن زیت یا بروغن [illegible] و دست بر [illegible] و [illegible]
که [illegible] ساعت کند و اگر [illegible] در ساعت و آن اسب کم [illegible] دیگر اگر درد
[illegible] کند [illegible] و آب آن بگیرند و [illegible] و نمک صاف در [illegible] و بحلق اسب [illegible]
و چون این را پر [illegible] کند صرف [illegible] در شکم اسب کند که بسیار نافع است

دیگر اگر لرزه اسپ سرد و بستانند گاو کهنه در شراب بپزد و در شب شکم خالص یا به و درم زعفران و سه درم جوز بوا و دو درم انیسون و پنج درم کرویا و ده درم زیره و چهار درم **فلفل** دار و سه درم بکوبند و شراب کهنه بریزند و صاف کنند و در دو فغ اسپ بریزند و سوار شوند و تیز بر انند امید است که بگیرد و شفا یابد و علاج ایشان کنند و بپوشند و آب از کم دهند بلکه آب او کم کنند و دیگر همین برنج عراق اندرو بپزند و بعد از آن ده من آب گرم کنند و روغن نان جو را عیش کنند و بپوشند که بغایت نیک است و اگر ده من آب همین نمک درش کنند و در حلق اسپ بریزند و سوار شوند و تیز بر انند قدر یک تیر پرتاب تا عرق بکند از درون اسپ پاک و صاف شود و نیک باشد **سعال** اگر کند یعنی اسپ الک بکند سبب او آن است که اسپ عرق دارد و آب بدهند یا خورد در علیق اسپ پشم یا موی است و خرد علیق **علاج** او آن است که بیست درم روغن گاو و صد درم شیر و صد درم شیره و صد درم شراب اینها را تمام در آتش زنند آن قدر که روغن گرم شود آنگاه در حلق اسپ بریزند و اگر

دانه او نیک و زعفران برابر بستانند و در شراب و روغن گاو برابر بستانند و در شراب و روغن گاو و یک بار بکنند و در حلق اسپ بریزند و سوار شوند و بدوانند تا جایی که تنش گرم شود که منافع است **دیگر** اگر یک مثقال قوله و ده دانه تخم چوچک و یک سیر نمک و قدری شراب جمله را بجوشانند و قدری عسل داخل کنند و روغن بادام و روغن کنجد در اینها کنند و گرم کرده در حلق اسپ بریزند بلکه بر دو منش بریزند اما بقرار حکیم گوید اگر نه چو منح خاکی در سر که نخست و سه روز یکبار و بعد از آن هر روز سه مرتبه در حلق اسپ کنند چنانچه تا سه روز این عمل نماید که بغایت نافع است **دیگر** اگر بیست درم بوبان یعنی بلوط و بیست دانه انجیر سیاه و وضیا و درم میویز سیاه به شراب بپزند و آب سه روز هر روز یک کاسه در حلق اسپ بریزند که شفا یابد **الحمد خدای** علتی که اسپ تیز تیز نفس میکند یعنی اسپ جگر آب تنگ است که سر با دیده آست و پا در بعد علیق زعفران داده اند **علاج** او آن است که اول پنج درم اسپ [illegible] و یک روز دیگر

٢٥ علیق و آب ندهند دیگر اگر بدان منع نشود هرسان دیگر موطا این هردو لفظ ترکی است بلوط و بخت
و شاخ گوسفند سوخته این را همه درمان گویند و شحم گاو را داخل کنند و خمیر سازند و گلوله نمایند
و بحلق اسب بیندازند و اگر یک ساعت در آب سرد اسب را بدارند بهتر باشد حصر البول
اگر اتوکت سیدیکی طوتلدقده یعنی اگر اسب بول او گرفته باشد سبب او آن است که [illegible] شده باشد
و در زمان بسیار غلطد و غلطیدن اسب چنین جا یاد باشد و علامت او آن است که اسب [illegible]
کج بگردد و یا آنکه به چند شوند برخواستن و وقت جنوده که ستر و زیر نکند علاج او آن است
که پوست پیاز سوخته و رونه عباس همراه شراب بپزند و زعفران داخل کنند و صاف نمایند و
پس آنرا با روغن صنوبری بیامیزند و در میان آب کنند و بهانند تا یک [illegible] شود و بعد از آن
کمیز آدم و نمک داخل کنند و در دماغ اسب بریزند که [illegible] کمیز نکند [illegible] و دست
[illegible] بشویند و در اندرون اسب کنند تا [illegible] او [illegible] و بعضی کمیزدان او [illegible]
چسپند و اگر دانه بگردانند زیرا که قاوقی [illegible] او نور چرا که کمیزدانش پر باشد و او را
بگرداند

بگرداند تا کشاده شود و بعد از آن سواری نمایند و زود برنشند که نافع باشد مرض بول الدم ٢٦
اگر ات قان قشرسه یعنی اگر اسب خون کمیز کند سبب او آن است که بار سنگین بر او نهاده باشند
یا سختی بر او رسیده است از دویدن یا از جایی بلند افتاده باشد علاج او آن است که خون
از میان هر دو پای او بستانند و بسیار بگذارند که برود و بعد از آن بیخ سوسن سبز و زعفران
و بکن یعنی خارخوک و قره چاپوک یعنی [illegible] ریخ سیخ این ها را جمله در شراب
بپزند و [illegible] داخل کنند و در دماغ اسب بچکانند دیگر اگر خون
از و قطع نشود [illegible] یعنی انگور [illegible] زنجبیل [illegible] دارفلفل [illegible] دل سفیده از
از هر یکی پنج درم این ها را بکوبند و نمک و قیه زفت و صد درم جام سقزی یعنی علک
تخم [illegible] پنجاه درم [illegible] جمله این داروها در دیگ گل بپزند و داروای که گفته شد
داخل نمایند و بر پاره کرباس بمالند گرم گرم [illegible] ببندند و تا یک هفته [illegible]

و اگر بدین هم نرود در پشت اسپ سه جا داغ نهند و به علف بپرهیزند مرض الهوا اگر است
فی صورته سبب آنست که سخت دوانیده است و سینه او هوا رسیده است علاج او آن است که
سبوس آرد و طوراق او یعنی طوراق دیگر و زیره این هر را به جوش نهند و صاف کنند
دو درم جام سفرفی که علت تلخ است بکوبند و نیم درم روغن پیه گاو و بیامیزند و دو درم بذر
داخل کنند و آنگاه در دماغ اسپ کنند و علف بر او جا نهند و اگر علاج هم نشود زعفران بشیر گاو
بیامیزند و گرم کنند و در دماغ اسپ بریزند که خوب شود **فصل** این یک علتیست که بعربی
[illegible] اسپ [illegible] ترکی اوزرا [illegible] و کلام میگویند **علاج** آنست
او آنست که دستهای اسپ آماس کند و غلیظ گردد و نتواند جنبانید **علاج** او آن است
که از هر دو پای اسپ خون بگیرند و بعد از او برگ [illegible] سبوس آرد و سیر [illegible]
این همه را تمام در سرکه سخت بجوش نهند آن قدر که سرکه تمام شود و مرهم کرده

دیگر

و گرم بگرم در دست و پای اسپ بمالند و گرم نرم کیسه ببندند **دیگر** اگر به این نرود پستانه جامه
شیره روغن آتش و پیچ بچکت درخت این ها را جمله در شراب بجوش نهند و نمک [illegible]
و آن قدر بجوش نهند که شراب صرف شود و مرهم کنند و گرم بگرم در دست و پای اسپ بمالند
و چند روزی بگذارند **دیگر** اگر علاج نشود در شراب و نمک بجوش نهند و گرم به پشت اسپ بمالند
و بگذارند که نافع است و اسپ که این چنین بود البته سوار نباید کرد **دیگر** اگر این هم که [illegible]
از اسپ جدا نکرده نرود و دفع نشود خواهد که آن را پاک کنند ده دانه مویز همراه [illegible]
صبح قدر [illegible] بنهند و در بالای آن ببندند و هفت روز بگذارند **دیگر** اگر نرود و سیر خورده
دست اسپ بچکند جای داغ نکنند و علف سبز او را بدهند **استاد** [illegible] اسپ که پا و پای
او ورم کند و سخت شود او را [illegible] میگویند **علاج** او آنست که [illegible] ورم
بجوش نهند چنانچه سخت شود و اگر قدری [illegible] در آن کنند هم نیکست و بعد از آن

به جای اسپ بمالند و در سر آن ورم علوم شراب پاک کنند و در سر آن بر بندند

دیگر اگر میان سم برود و کند نشود در حد زانو به اندرون یک رگ بازیست آنرا

فصد کنند و خون او بگیرند و یک مشت آرد جو و قدری سیر سفید و قدری تخم خطمی و قدری

کوفلک این داروها خورد بکوبند و در خون سم دیگر کنند و با ده تخم مرغ خمیر کنند و بر پاره

کرباس لب بند و از آن رگ که خون گرفته در بالای آن قایم بر بندند و اسپ

از جای نجنباند اما غذا [illegible] هر اسپ که دست او آب آورد سبب او آن است

که عرق وا داشته است و آب داده‌اند و نعل تنگ بسته‌اند و او را بسته‌اند علامت

او آن است که خورد کان دست اسپ ورم کند و مهره مهره شود و اسپ

شلیده به راه رود و بعضی اسپ باشد که در راه ورم او کم شود و در آسیا [illegible] کم شود

علاج او آن است که سیر سیاه آرد ببرکه بریزند و پاره‌ای نمک ضماد کنند و مالند

برآنها

بر کرباس لب بند و بر سر خورد کان اسپ بربندند و تا یک شب بگذارند دیگر اگر سرگین

آدم و سیر و [illegible] و نمک و پیاز [illegible] سم به جوش [illegible] و بر آن بربندند و یا سیر

و حنا سفید و در دیگ [illegible] کنند و آرد جو را خمیر کنند و گرم نهند و بر پشت آب

ببندند و یا آنکه آرد جو و نمک بریزند و بر آن بچسبانند که بغایت نیک است دیگر اگر

میخ در سم برود چند داغ کنند چنانکه است [illegible] زیرا که اگر برود در سم چون استخوان

شود و [illegible] و [illegible] آنگاه از آب به سمار داغ کنند که نزدیک استخوان شود

تا برود و آنجا که جای داغ باشد شوینز [illegible] و [illegible] با سم دیگر بکوبند و به عسل آتش

[illegible] و بجا میزند و [illegible] کهنه فتیله نهند و این داروها که چون در سم [illegible] بسیار رسد آن

[illegible] و [illegible] که هر [illegible] کنند برود [illegible] و ایم هر سم نهند تا گاهی که آن

جراحت [illegible] و آن ورم برود بعد از آن دست [illegible] سم [illegible] و اسپ علف [illegible]

زیر بند که نافع است [illegible] یعنی هر اسب که او را جو و گندم بگزد [illegible] او آن است که دست
و پای او نتواند هم رست سیدن و براه نرود [illegible] او آن است که در آب سرد کشند و کنار نم
لگاب بر بود و یک زمان او را بدارند و بعد از آن از هر دو دست او خون بگیرند و در آب
گرم بدارند و در شب علیق و آب او کم دهند [illegible] یعنی هر اسبی که اکثر جای
او ورم کند سبب او آن است که جو را در زمین علفها کند است و با یا در دست
[illegible] او آن است که لنگ شود و یا بجای که دست و پشت او در سد و طعام هم کرده
و پیش کشند [illegible] علاج او آن است که از هر دو دست او خون بگیرند و اگر نرود پاره از طلوم
پیره و قرل لنگ ملوطه بر آن ببندند و کیسه و نمک بگذارند و اگر زود سرد جای او را داغ
کنند چنانکه بشکافند و حرکت او نبود و دایم او بسار روغن گرم بریزند [illegible] هر اسب که دست
و پای او سراسر پیدا کند عدوست او آن است که یا شهو حرکت پیدا میشود و پاپیها پیش کند
و درک

وحرکت پیدا کند و اگر نرود دی او را تیار نه نشیند هم چنان دیگر در کنار او بجا آید [illegible] او آن است
که چون پیدا شود او را داغ کنند و اگر پیدا نشود از شتی اسب که کشند و بکداتی و از روی موشش
داخل و هر سم سازند و بر پنبه که نه اب و زند و در بالای آن ببندند و کیسه بگذارند و صباح گشایند
در روغن بر آن بریزند و آن علت ورم کند و از جا برخیزد از وج لطران بر و بنهند و چند
بار چنین کنند تنگ شود [illegible] این یک علت که در بناگوش اسب پیدا شود
و آن گیرد و رگیست که از بالا زیر رو به سپب میکند و در چشم اسب جدا زید و دیگر از آن حرکت
و در رگ دیگر جدا شود و از سپب شکم زیر به پا بجای او میکند و از اندرونه میان پای
سپب می آید و آن هر دو رگ بلند و غلیظ باشد و غلیظ و رگ از چشم باشد و این علت دایم
از و حرکت برود و اگر این علت از چشم زخم میشود و هر اسب که در زند آن اسب بر بندند هم چنان
شود [illegible] او آن است که اول چون پیدا شود زیج زند و قطع و ... در ... و بوده از ...

بلغم و سم دم در وی برسش و این امرا زکوبند و به آب سلاکت کوکنگک مجبر کشته

در سم سازند و به جراحت جابجا در سم کشته و مکب بگذارند و بعد از آن نمک بیند

و روغن بریزند تا رنج بگذارد و بعد از آن استخوان گرگ و آهن و صابون است می خورد دا

تخم مرغ به روغن گاو در خون بگیرند تا در سم شود و هر روز دو بار بتاب بسر آلوده

ورنگار و زرنیخ و گوگرد و جام سفری از هر یکی دو درم و هفت درم روغن زیت

و پانزده درم شمع و ده درم روغن زرد این همه را در سم بتابد و این دارو را بکوبند و از آن

بیندند تا در سم شود و هر روز دو بار بران اسب بهلند که شفا یابد و اگر آنکه این رگها

تا به سینه رسیده باشد او اسب را جسم کشیده بود و ضعیف کند باید که از پیش

دگر آن اسپ این رگها را پیدا کنند و ببرند که نافع باشد و اگر در آنجا پیدا نتوانند کردن

اسپ را جنب بانند و سینه او را بشکافند و علامت آن رگ در جنب شکم باشد

ما هی است

ما هی است از میان سینه او به جوشند و بیاورند و بعد از آن جام سفری و علو جوراب

سم لب بند و آن رگ که در سر این رگ باشد سم داغ کنند چنانکه خون منع کنند

و بعد از آن سر رگها را با ابریشم ببندند یا به حنا بندند و جای آن شکافته را به کرج

و قطران در سم باشد تا خشک شود و لیکن نمک دار روا است که عرب از ار بجسم میگویند

و این دارو را در کوهستان و چشمه سیرجان آید و بران داروی پر ریزانه می ماند بیخ آن درخت

بکنند و تمام چشمه چشمه و کرد جدا باشد و چون آن دارو سلاح بیند اسپ را در کرد آن

ان آن دارو دست به یار بگردانند و بعد از آن بیخ آن دارو را بکنند و در کرباس ببندند

و در گردن اسپ در گردن تا آن دارو خشک شود تمام خشک کردن باید و الله تعالی

دیگر اگر اسپ علاج رود سه روز پی به سم مرهمی بیخ ده درم بیخ با هم ...

ازد مقداری چیچک که بر رگ سم راه ندشته باشد در روغن بکنند و ببندند تا بیارد

و پنج چکک خشک کند و بکوبد و بپزد انگاه بدم تازه خورد و هر چند بیشتر بخورد بهتر باشد

و تا سه روز او را علیق ندهند و میان سبوس و زیر یخ و پنج چکک بدهند جهت انکه

تا خشک شود **دیگر** اگر خنام برود اثر ان بماند انچه سیاه گیرند و میان سه گانه نیز در سم

بجوشانند تا مرهم شود انگاه بجای ان خنام بنهند که اثر ان نماند **دیگر** اگر علاج

صحیح نبود این ایه قران که نوشته اند در سر ان خنام بنویسند و در میان سینه کره

ببندند و بر کرسی یکبار این ایه بنویسند و بر حلق اسب ببندند که از برکت این

ایه نیک شود بسم الله الرحمن الرحیم

وبالحق انزلناه وبالحق نزل وبالحق الاسم الاعظم من احب

منكم من نطفة خلقه فقدره ثم السبيل يسره **علاج** علتی که

علتیست که در پای اسب پیدا میشود و ان را طبقه میگویند و اگر در پای چپ پیدا

پدید میشود و در او میان واقع میشود و اگر نیز از دو سه تیم بکنند در ماده که سم اسب

لاکه

لاکه علت ان ست که زنبند و کت در سم اسب با از ماده که سم اسب پیدا میشود و از

طرف ان ماده که راه میکند و ابت زرد چرک از وی می اید و این نوع میشود یکی از یکی ماده

و انچه زرت بدل سم اسب پیدا میشود و انچه ماده بجهت بر عرض سم و اگر ذکر او می گیرد

و ماده که سم را از انجا بلند میکند و سر میزند **علاج** او انست که دو درم مازو و پنج درم زاج و پنج درم

زاج و تخم حنظل و یک درم عفصات در سم دیگر بکوبند و سم را غسل حمیر کنند و پای اسب را

باب گرم بشویند و خشک کنند و این دارو را بران نهند **دیگر** اگر علاج سم نبود یا ازو گچ

علتی کی ان را ببندند و از اب نهند ان قدر که زفت اب سم چون کمر لکه و ان را بریزند

دمقت با چنین کنند و بعد از ان نیم درم سرکه و پنج درم مهره سنت و دو درم سفیداج

و پنج درم کبریت و پنج درم نمک و پنج درم سنگ زنگار و پنج درم زیت بازی این دارو را

دران گچ سوده و قارشده بنهند و بسیار که از ان گرم نهند سم چنانکه مرهم شود و هر روز

ونیز بران بخیسانند و مالش کنند و بعد از آن روغن حیوانات بران بریزند دیگر اگر بپای سم
زخم در اسپ پیدا شود او را با آب گرم بشویند و اشنان قدری بشویند که سرخ شود و بعد از آن یک
هفته در بریة که آن را ورقی خیال میکنند از آن بسوزانند و خاکستر آن را گرفته و عسل با غسلیه
قرشته و اگر وجه پاره کاغذ بمالند و در جای که طبق باشد بمالند و سه روز بگذارند دیگر
اگر میان سم زده بزرگ و بر جلد سم را سوراخ نیه در جای که طبق باشد مرهم بنهند تا که نیک شود
و بعد از آن بشویند و سر دار حکاک بکوبند و در روغن گشته سم چون مرهم ساز نه و در آشنا
مانند گرمیست است اما چون علامت علاج بهتر از روغن [illegible] است و لیکن مردار و
مرداور است بلغان هر اسپ که پای او کلچان شود یعنی پای او تا زانو موی ریزد و سیخ
شود با شکل خسک نماید علاج او آن است که ترک زنان اورا بگردانند و بعد از آن
لعاب [illegible] با پای او بسا بشویند و گردکان را بسوزانند و در آن بکوبند و [illegible] بمالند

لعابها

و بعد از آن پاره زنجار و نمک و آتش بزنند و بعسل خمیر کنند و بر آن عذر که گفتیم بپیچه بمالند و سخت
ببندند تا بر آن جا حک نیک بپیچند دیگر اگر بپا سم بزند قدری موم و قدری نفط و قدری زفت
بهم دیگر و روغن بمالند و بتابانند و بر آنجا ببندند و اگر زخم و نمک [illegible] نه و بروی خندند
آن نیز بهم حک است اردیلا هر اسپی که پای او را اردیلا شود علامت او آن است که گرمی شود
بر هم افضای او میشود بیشتر تا به زانو پای اسپ را پیدا میکند عطیه تا بر آن جا سپان پیدا
میشود و موی آن را می برد علاج او آن است که اول لعاب بسوزانند و آب گرم تا خوش جهت
خشک و بعد از آن کاسه کات بشت را با پیاز بکوبند و از چیز دراویش در شراب بجوشانند
و در آن بکوبند تا سم چون مرهم شود و روغن گل با پیه یا روغن گوسفند یا فوروز
یا روغن گاو در آن نهند و ده روز هر روز دو بار قدری از آن دارو بر آن اسپ
بمالند که نافع است دیگر اگر بپا سم بزند در دست و پای اسپ دو [illegible] والا

رگها بغایت بزرگ شده و ورم دارد و درد است برگ تر نزدیک رگی که از طرف اندرون و یک رگ
از بیرون است و ازان رگهای خون بسیار بگشایند ازان قدر که اسب سست بشود و چونکه یک هفته بگذرد
بعد ازان و بعد ازان سنگ عراق روغن و پنبه بگیرند گرم گرم به پای اسب بمالند و جای گرم ببندند که دست
و پای اسب بسوزد و بعد ازان چهار درم کشنیز و چهار درم است نار شیرین و سه درم مازو
و بعد چهار درم عدس و پنج درم مرداسنگ و پنج درم زرورد و سه درم و فلفل یکی بکوبند و
بهم بجوشانند و فقط ایشان بگیرند و سم چون سرمه بکوبند و ولیت درم روغن زرد با زرده
روغن و پنبه در سم بسوزد و بر پای اسب به بندد و بر جای خشک اول بوازند تا آن
در سم خشک گردد و بچسبد و سم بران علت شفا یابد تا نیک شود هر اسب که بر
سم او میخ زده باشد علامتش آن است که پای بر زمین ننهد و بر روی اندازد
و آنجا که بسته پای را بر دارد و بر زمین ننهد و دوانیدن او مشکل شده است که پای

اسب

که پای اسب را بر جا جا بگیرند و اگر اسب جنس نمی آید گران است که وقت نعل بستن نعل را
سخت بسته اند و میخ را سخت رسانیده و یا اینکه نعل تنگ بوده است باید که آن نعل را بکشند
اگر از جای میخ خون بدر آید سخت از میخ بوده است و یا خود سم اسب را بسیار تراشیده اند
و یا از جهت نعل تنگ شده است اگر این چنین که گفتم واقع شود و آن نعل را بکشند و نعل را باز
نرم به بندند و سه روز بسته اگر لنگیش کم نشود در ما و چکه سم اسب یا در کف او
میخ زده اند و یا در ما و دیگر او سنگ یا چیزی که سخت است رفته است و اگر چیزی
رفته باشد از آن جای او را بگشایند و لکه دوانه آن را لکه بوند تا خون از او بدر آید و آن
خون رسیده به پنیر یا جنبه‌ئی جیب نهند و نمک و قطران گرم کنند و بر آن جای

برنید و بر پاره نمد سخت او را ببندند و پانزده روز پای او را از آب نگاه دارند
و بعد از آن روغن گرده گاو و علک تلخ و صابون رقی در هاون بکوبند تا بهم چون مرهم شود
آنگاه جای کاه را از مرهم برب زنند و بعد از دو روز دیگر قدری نمد پاره در سر آن
ببندند اگر از آنچه که گفتیم خوش نشود سبب او را از بسیاری حرکت است و در محل

شقاق

گرما می رود این یک علتیست که پای اسب شق شق می شود **علاج** او آن است که انجیر
خشک در شیر گیرد و یک شب خیسانند تا نرم شود و بعد از آن دست زنند تا بهم مرهم شود و
پاره نیلنج و قدری گچ و بوره و زنگار این داروها به کوبند و داخل [illegible] و آنچه بکنند و هم
چون مرهم سازند و آنجا که شقاق دارد بعد از آن آب گرم بشویند و بعد از آن مرهم
بر آن مالند و قایم ببندند و اگر مرهم بکار بس باشند و بر آنجا بمالند بسیار نافع است
دیگر اگر کاسه کاسه پشت را به سوزانند و خاکستران را به روغن گاو داخل آن دارو [illegible]

نهند

نهند از دارو دو بار بر آن جراحت شقاق بنهند بغایت خوب است **دیگر** اگر شقاقه
از سم اسب به پای پیشد نمک و زنگار و روغن زرنیخ زرد این دارو را بکوبند
و در پس و سرکه قرص کنند و هر روز دو بار به آب گرم بشویند و مرهم بر آن مالند
و ببندند **دیگر** اگر در زمستان باشد اسب را در برف بگردانند اگر اسب پا بر سم نهند
لنگ [illegible] و چند روز بر آن سواری ننمایند تا از زمستان [illegible]

آن عمل کنند **سقط** یک علتیست که دست و پای اسب پاس کند **علاج** او آن است که پوست
[illegible] بسوزانند و خاکستر آن بگیرند و [illegible] و دیگر یک جانوریست که عرب [illegible]
آن را در شرح [illegible] میگویند و بلفظ ترکی [illegible] میگویند و [illegible] میشود و [illegible]
[illegible] نام دارد این را در هاون بکوبند و بدان خاکستر داخل کنند و قدری فلفل
[illegible] بنهند آنجا که [illegible] دارد بنهند که می باید در محل دارو [illegible]
با علاقی در اسب کنند تا بوی آن دارو به دماغ اسب نرود که زیان است

مرهم هلاکت خواهد بود دیگر هر اسپ که لکه جایی از وی ریش شود و یا آماس هم شود
سبب آن آنست که عرق را بسته و زین زود کرده اند دیگر آنست که اول زین را دور
نکنند و نمک خرد کوفته بران نثار کنند و بران جایگاه سخت ببندند و دیگر روز نمک
بکوبند دیگر اگر جای سم برود نمک و سبوس در سم بکوبند و خمیر کنند و گرم کنند و
بر سر او نهند که نافع باشد دیگر اگر اسپ را از زین کرده جل ضرر رسیده باشد و ریش
شود علاج او آنست که با آب سرد آنرا بشویند و اگر گوشت سیاه را [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] را به [illegible] پاک کنند و علامت تلخ و جاوشیر و جام قبی و مرسین [illegible]
[illegible] و کاسه کاسه لشت را بسوزانند و خاکستر آن را بگیرند و این داروها را تمام بسم چون
آرد نا بیسته و بهم بزنند و در سوراخ ریش بریزند و هر روز دو بار به آب سرد بشویند
و دارو بریزند تا خوش شود جداوی هر اسپ که پشت او ریش جداوی شود بسیار رنج کشید
کشید که این ریش بهبود ندارد و اگر خوش شود هم زود تازه شود و اگر که خورد است

حمی نشود

حمی اندازد تمام را کجبیه باید دانستن که آن ریش جداوی است از دواهم سوراخ کنند
و موی اندرین [illegible] کشند و دران سوراخ کنند و مرهم نهند تا از سبب خون و حرکت از رود
اما هیچ از جای خود او [illegible] و اگر این جراحت غایت کرده باشد چند جا داغ نهند و در سر او جای جراحت
داغ کنند و بعد از آن [illegible] و داروی [illegible] تیمار کنند که امکان صحت دارد و اما جداوی [illegible]
دیگر اگر [illegible] اسپ ریش شود از زخم [illegible] علاج او بهم بطریق جداوی است و مرهم چنانکه گفته شد
و لکن اگر به سواری کشند صحت او مشکل باشد حمی این علت آن است که اسپ از آب
بیگیرد سبب او آنست که در گرما جای بسته اند و یا در روز فصل خزان اسپ را در باران بسته اند
و باران بر او [illegible] است علامت آن آنست که اسپ رنجور شود و چشمها بلرزد و موهای او
آشفته شود و گوشها [illegible] و بر او لرزه افتد و نفس [illegible] بزند و دماغ او [illegible] و نفس او سرد باشد
و چشمهای او پر آب شود و سرفه [illegible] و آب از بینی او رها کند علاج او آنست

که ده درم مثل صمغ و پنجاه درم سرکه و ده درم کشنیز این ادویه را بجوشانند و صاف کنند و ده درم دیگر
داخل نموده در حلق اسب بریزند و سه روز چهارپا این چنین کنند و بعد از آن برگ حنظل و شیر بکریت بسیار
باهم بجوشانند و در ظرف شیشه داخل نمایند و گرم کنند و به جوف اسب دهند که در حق او نهایت نیکست
و اول از هر دو سینه او خون بستانند **دیگر** اگر اسب لاغر شود و بعد از آن این علاج بکند باید که لاغر
برافشانی در ... سیاه بخورند و علف و آب او را با ... و چوب ... دیگر که این از او ...
اسب دیگت بخش ... اسب بجوشانند و در دیگ چند ... و آن قرغان را در آن ... نهند و
اسب را در بالای ... بپوشند و سقرغان را بر دارند تا بخار او بر اعضای اسب برسد و او را
نیک بپوشانند ... عرق بکند و آن روز علاج او کم ...
و اگر ... علف ... نشود جو ... و اگر ... اسب بر ... و در حلق اسب بریزند
نهایت نافع است ... بقراط حکیم میگوید که ... اسب ... رسیده باشد از این
بهتر علاج نیست ... و درد و رنج ... در شیر ... شده نمایند و در حلق اسب
بریزند

بریزند و او را علف ... و او را هر روز به آب گرم بشویند و روز دیگر دو باره او را گرم بپوشانند چنانکه گفته
شده و بعد از آن صد درم عسل و پنجاه درم روغن گاو در یک دیگر بریزند و در حلق اسب بریزند
دیگر هر اسب که نهایت ... بسیار ... را ... که ... اسب ... باشد
باشد ... شده نماید و گرم کنند و حلق اسب فرو ریزند که دیگر ... و از ... هر اسب
که خون در اعضای او جمع شده باشد اول **علاج** او آنست که خون از گردن او بگیرند و بعد از آن
گاو ... داخل کنند و آنجا که خون گرفته باشند بمالند که ...

چون ... در اسب ... اسب ... که ... اسب ... اگر
... اسب را ... کنند ... ضعیف ... باشد ... که ... او را ده
... و اگر ... که او ... اسب ... منع کنند **دیگر** اگر چشم اسب
اسب ... شکسته نمایند ... در ... عزیز و محترم باشد

اگر زبان اسب را لقوه نیم ورم بپزند در سر آن جا را بپشند نرسد و اگر نیز باشد اگر دلها اسب

خشک کنند و بکوبند و کسی که شپجاله داشته باشد یک مثقال از آن بخورد شفا یابد

اگر جگر اسب را کباب کنند و کسی که در چشم ویله بخورد زود شفا یابد   اگر زهره اسب را و گلاب

و سنبل [illegible] او را در چشم داخل کنند و کسی که خون از دو چشم [illegible] باشد نافع باشد

هر عورت که حیض او بسیار آید از این دارو بخورد دفع حیض او کند   اگر سرین اسب را با زیره

و میوه [illegible] در سرکه بپزند و هر کسی که علت داشته باشد ناشتا هر صباح چندم از آن بخورد

که علت را ببرد   اگر خایه اسب را [illegible] بکوبند و در نقرس بزنند می باید که با عسل بسیار بزند و

برای [illegible] باشد نافع باشد   اگر در اسب بسیار [illegible] خایه اسب با سرکه [illegible]

در آن جا که مور و چیک ها باشند بریزند [illegible] از آن جا بروند   و هر زنی که [illegible]

سر [illegible] کرده [illegible] و اگر عورت ضعیف [illegible] و هرگز [illegible]

[illegible]

گشته باشد و دارو را بخورانند در [illegible] و [illegible] منقول کرده از این [illegible]

اگر خون اسب [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و بر جراحت او زنند فایده [illegible]

نافع است   اگر کسی را علت داء الثعلب داشته باشد و اعضای او را آتش کنند و موی [illegible]

در [illegible] و دست و پای او [illegible] شود و پوست اعضای وی ببرد به خون اسب [illegible]

کند فایده دارد   اگر کمیز اسب را با بیخ خار [illegible] بجوشانند و هر کسی که خارش اعضا داشته

باشد بمالند دفع شود   اگر گوشت اسب بخورند جماع را قوت دهد و رغبت در وی [illegible] تازه

دارد [illegible] جماع [illegible] خورد   اگر گرده اسب را [illegible] کباب کنند

و کسی که درد شکم کهنه دارد بخورد و [illegible] کند و درد [illegible] کند

اگر دندان اسب را در زیر سر طفل کوچک نهند [illegible]   اگر موی اسب را

در آب [illegible] بجوشانند و [illegible] صاف [illegible]

و اغلب نوشته‌اند جهت خنده و درکشش کسی که درد دارد و بچکانند نافع و شافع باشد   اگر در پای
اسب در چراگاه که خون منع کند بریزند عرق نافع شود   اگر سم اسب را در زیر آتش و آنرا
دفن کنند در آن خانه جا دونه کار کند   اگر پای اسب ... اسب را باد کرد
در دامن او دود کنند شفا یابد   اگر موی اسب را ببرانند و خاکستر آن را در دماغ کسی
که خون آید او فرو کنند منع شود و از هر جراحت که خون زود آید بریزند که نافع است
اگر پوست اسب را بسوزانند و خاکستر او را بگیرند و در زرده خایه مرغ خار شده
نهند کسی که اسهال دارد و بخورد که علت اسهال او زود برود شفا یابد
چون بعضی از فصل اول تمام شد این را بیان دیگر از عاقلان و عالمان اعتقاد است
و تجربه نموده‌اند و تشخیص اسبها را بیان کرده‌اند و علاج هر یک گفته شده است

هر اسب که تشنه نبود سبب او آن است که علیق بسیار و آب بسیار خورده است
و آب او را نقصان رسیده ... علامت او آن است که او را ... بسیار کند و شکم او بزرگ
شود

شود و کار کند   و او آن است که صد درم شراب کهنه و پنجاه درم سرکه سیر خم
و ده درم سرگین کبوتر و ده درم آب بیاره و پنجاه درم روغن گاو و در هم دیگر آمیخته و در حلق
کرده در سر اسب لجام بشد جنیبی اسب این دارو را بریزند و ده روز علیق او کم بدهند اگر
پاره گندم تر کنند و بدهند نهایت نیک باشد و بعد از چهار روز علیق باز بدهند
اگر شکم اسب آماس کند برگ چغندر بپزند و قدری روغن گنجد و قدری نمک داخل کنند
و در حلق او بریزند که نافع باشد   اگر در چشم اسب آبله بیاید ... ملهم روحی کرده
مرهم سازند و بر آن نهند   و اگر زرده ... و بر زرده خایه مرغ مرهم ...
بر چشم اسب بندند که شفا یابد   اگر چشم اسب درد کند کف دریا ...
و در آفتاب ... بر چشم اسب او فرو کنند   و اگر زرد چوبه ... چشم اسب ...
خوش شود   اگر پای اسب لنگ باشد ...

و پای او را ببندند و تا یک هفته کشند که شفا یابد   اگر اسپ در خصیه‌اش خارش شود
و علیقی نخورد صد درم روغن زرد و قدری پیاز سفید کباب کند و سه درم [illegible]
این را دارو کند به خورد اسپ دهد که شفا یابد   اگر اسپ فربه نشود
یک دسته سوسن [illegible] یعنی آب [illegible] بپزند
وان آب را با آب بدهند تا بخورد فربه شود   اگر اسپ علیق را در نخورد
و در میان علیق قدری [illegible] بریزند و بدهند تا بخورد و آن سه روز این چنین کنند
اگر اسپ [illegible] او کرم شود [illegible] سوزن [illegible]   [illegible]
هر اسپ که از لب [illegible] کند اول از میان [illegible] او ریش
پا که [illegible] خون بستانند بعد از آن سیر و [illegible]
آب بزنند که سه روز این چنین کنند که نافع باشد   هر اسپ که اعضای

او ریش

او ریش شود و موی برسد [illegible] بستانند و [illegible]
که موی برآید با مر الله تعالی   هر اسپ که [illegible] در علیق او کند و روغن [illegible]
و سیم راه علیق بخورد او [illegible] است   هر اسپ که [illegible] داغ کنند
و [illegible] که بشوید که خوب است   و هر اسپ که [illegible] کند [illegible]
به روغن زرد بستانند و [illegible] که نافع است   هر اسپ که چشم [illegible]
و دل او تیره بود [illegible] گوشت او خون بستانند و [illegible] داغ
خوب کند   هر اسپ که [illegible] باشد [illegible] چند روز [illegible]
بخورد او [illegible] علت است که علیق [illegible]
مانده است [illegible]   و هر اسپ که [illegible]
آن و میان آن [illegible] گرم [illegible] چند [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] باشد هر اسپ که [illegible]

بعد از آن برتجانند و روغن و نمک این هر سه را بهم بجوشانند و بر سر اسپ [illegible]

شود و هر اسپ که در علیقی از این گریه باشد و خورده باشد [illegible] عسل [illegible]

او بدهند و خون از دو پره که خوب شود هر اسپ که پاهای او [illegible] او را آن [illegible]

که از ناف سم او خون بگیرند و بعد از آن عسل و شراب [illegible]

بریزند که نافع است اگر اسپ قولنج او را [illegible] یعنی [illegible]

که قولنج پیدا کند این دارو را بگیرند و به خورد اسپ دهند خوب شود هر اسپ که [illegible]

در علیق او [illegible] نافع باشد هر اسپ که [illegible]

او را داغ کنند و اگر در دم کار [illegible] بهم [illegible] آن دارو را بکوبند و در بالای [illegible]

خشک شود هر اسپ که [illegible] علامت [illegible] که در چشم او پیدا [illegible]

باید که آن رگ را [illegible] و یا هر لون علامت که تغیر پیدا [illegible] باشد بگیرند و [illegible]

گرم کنند و بناف اسپ بزنند که نیک شود [illegible] بکوبند و در [illegible]

کنند ان شاء الله

کنند و بجوشانند تا بخورد نافع شود اگر اسپ گوشت [illegible] کنند [illegible]

و اول [illegible] بپاشند [illegible] چنانکه گوشت از آن ببرند و پوست از آن بکنند

[illegible] آن گوشت که نیک شود هر اسپ که [illegible] شود [illegible] او را

و موی از پای اسپ ببرد و روغن و نمک با هم بجوشانند و گرم بر بالای اسپ بریزند که خوب شود

هر اسپ که پای او [illegible] باشد [illegible] او را [illegible] روغن [illegible]

با نمک بجوشانند و بر او بزنند که نیک شود و هر اسپ که ریش باشد اول [illegible]

و [illegible] ریش [illegible] نافع باشد

و اگر [illegible] در پارچه [illegible] بجوشانند تا بهم [illegible] شود

و [illegible] پاره پاره [illegible] در سر آن ریش بنهند [illegible] شود و بعد از آن [illegible]

بدارد [illegible] که نهایت بسیار نیک است و هر اسپ که [illegible]

موی بر نیاید و مار ریکیت را بسوزانند و خاکستر آن را در روغن کنند و بر آن جا بمالند باید که بر چوب
بخارانند مجربست که بغایت نیکست و موی بر آورد و اگر با نفت برمالند و پیش کنند
همان است که موی بر آورد — اگر اسب را زیر نعل ساوه شود داغ [illegible] کنند از پیش
سم برتاشند نیکو شود — اگر اسب را آبله پیدا شود او را به زنند چاره آن [illegible] بر نهند
و دیگر آنکه گر با سیلی به نوره [illegible] خایه [illegible] پاشند خوب شود اما آن مویها که در میان آبله است
بر دارند و بعد از آن چنانچه گفته شد کار [illegible] و سه روز بگذارند که بسیار نافع باشد
اگر به نوره و چند بار بر او میریزند تا خوش شود بعد از آن [illegible] بکوبند و [illegible]
به جوش نهند و بمالند که نافع باشد — اگر اسب را [illegible] پیدا شود [illegible]
که آن را [illegible] می‌کنند آن را قبل از طلوع شمس [illegible] کنند و هم چو [illegible]
و [illegible] روزی یک نوبت [illegible] تا به خود خوب شود
اگر [illegible] کنند و بر [illegible] اسب او فرو کنند چند بار
چنین کنند

چنین کنند — اگر اسب را چیزی در چشم درد و پوست زده کرمان را [illegible] کنند و قدری
شاب را حل کنند و هم چون [illegible] بکوبند و در وقت حاجت در چشم اسب او فرو کنند خوب شود
اگر اسب را [illegible] علاج او آن است که [illegible] را بسوزانند [illegible] و سرکه [illegible]
به جوش نهند [illegible] و بعد از آن [illegible] بکوبند تا مرهم شود — و آن اسب را
همراه [illegible] بشویند و آب [illegible] بر زنند که خوب شود — اگر زرده چوبه
[illegible] و ورق [illegible] بکوبند
[illegible] نهند که [illegible] — اگر اسب را [illegible] کنند
[illegible] بکوبند [illegible] بعد از آن به جوش نهند [illegible]
بعد از آن چون مرهم سازند و [illegible] داغ کنند و در آتش [illegible] کنند
و هیچ [illegible] که [illegible] باشد از آن بکوبند و در هم [illegible]
اسب را به آب گرم بشویند و [illegible] بشویند و این دارو [illegible] باشد

دو مطبوخ و سنباب و نمک و نفط سیاه و زرنیخ این داروها بکوبند و در سیم [illegible]

گل سیاه و ترشیده نمایند و بر اعضای اسب بمالند نیک شود اما اسب را چنان ببندند

که خود را حرکت نکند اگر از میان هر دو پای اسب خون بگیرند آن نیز هم مجرب است

در اسب که در سینه او یا در شکم او جزغه جزغه بهم رسد این رنگ علت اگر کهنه شود

و آماره [illegible] کند — اول آنست که اول سر دم اسب را بدرفش سوراخ کنند

و قره جوق که آن را قرجه اوت میگویند آن را به جای آن درفش بنهند که در اعضای آن

هر علت که هست برود اگر بعد از سه روز آن ظهور بشد [illegible] ببندند

و غیب و [illegible] بگذارند اگر [illegible] که [illegible] به جوش آرند و نمک [illegible]

بزنند یا بر روی [illegible] — اگر [illegible] بکوبند و در [illegible] کنند [illegible]

بر آن بمالند تا نرم شود بعد از آن به سه جای او نشتر بزنند تا سوراخ شود و آب آید

از و برود

در اسب که آبی — از و برود و آنکه مقداری ازو در دهان بمالند که جهت نافع است

و [illegible] کند روغن و نمک بر او بزنند و از هر دو پای او خون بگیرند و اگر علت [illegible]

و گرم باشد سرکه و [illegible] و [illegible] چند مرغ در سیم [illegible] نمایند و [illegible]

اول ببرند [illegible] کنند و آخر آن داروها بر آن بزنند [illegible] کلم [illegible] کلم

[illegible] میگویند آن را آنقدر میان [illegible] کنند که سر آلت اسب در میان او [illegible]

و مقداری [illegible] کنند و [illegible] کنند تا [illegible] آلت اسب را در آن کنند و

[illegible] بر پشت اسب بزنند و [illegible] بگذارند که آن [illegible] — اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] به جوش آرند و گرم باشد که بر آن [illegible]

اگر داغ نشود و [illegible] آن [illegible] بزنند [illegible]

باشد و اگر [illegible] فایده [illegible] باشد — اگر آلت اسب [illegible]

کلفت پیدا کند اول به ابریشم بربندند یا آنکه بموی خودش ببندند تا بیفتد و جای او نمک و
سیر و نوشادر در روغن انبها دو درهم دیگر بکوبند سهم چون بر سم در غیبه کهنه بمالند و بر آن
بربندند و دایم به روغن سهم بالش نمایند اما بقراط حکیم میگوید اگر بادنجان را سوخته بکوبند
و در بالای او به بربندند بر طرف میرود و اگر به این داغ نکنند نیکوتر باشد و زود خشک شود
این یک علت است که در سینه اسب می‌شود غالبا که حرکت او را ابتدا میکنند میشود
علامت او آن است که هر قدر می‌شود بیشتر میکند اعلاجش است که چهار کرداد ساید
بکشا فند و اول ببندد شده و آنه ببندند و بعد از آن بکشا فند و در ابتدا روزی نه او یک قار
جای می‌شود آن را بدر آورند و بجای او نمک پر کنند و اگر جا بکشاده او کم باشد آن نمک
بسوزانند و ببندند و یک شب دیگر از آن بگذارند بعد از آن نمک بشویند و گلگلت و شام قیس
دار دوج سقری و مصطکی سفری بکوبند و در آن جا بریزند و جا چون از سم زند و کلان به برسد

وپاآلکه

و پاالکه ده درم مرداسنگ و پانزده درم سلوکی و پنجاه درم روغن زیت همه را بجوشانند
و بعد جب او را اگر زنند تقدر که قوی شود و یک درم نفط سفید و زفت و کو علامت
داخل کنند و در هاون بکوبند و گرم کنند و بر غیبه کهنه بمالند و بر آن ببندند و اگر خون
از اسب برود اگر با رونس بکوبند و در هاون بکنند و سخت ببندند و اگر رست
از آن بریده باشد به آهن و علامت علاج آن داغ کنند بر پشت سم الف دوانه فی لـ
سیه طان این یک علت است سم چون بلکد می‌شود و در اسب پیدا می‌شود علامت
او آن است که سم چون سلم می‌شود و سخت باشد و بجنبد و اگر سبب این علت
در زانو یا در اندرونی پای اسب باشد خطره است چه نماید که او را اندر کنند
که برآن بزند آن که در آن نیست چرا که رگها می‌شود دار بیخ با آن میرود و همه رگها
جذب میکند علاج او آن است که داغ کنند چنانکه بدان داغ بشکافند

وبعد از آن علاج از او دفع کنند و اندرون ناشکاف را [illegible] پر کنند و هم پاره پنبه کهنه بسایند

و سخت عصب بندند و دو روز بگذارند و بعد از آن بگشایند و هیچ [illegible] و دیگر [illegible]

سقزی و مصطکی و عسل [illegible] و بر آن [illegible] خوب بشود دیگر اگر [illegible]

[illegible] سفره او [illegible] سبب [illegible] است که [illegible] اول آن است

که [illegible] شراب [illegible] که سفره اسپ [illegible] بشویند

وای دارو را بر آن [illegible] وبعد از آن [illegible] و شاب [illegible] و صبر

سقوطری این دارو را بکوبند و در [illegible] کنند و بر پنبه کهنه [illegible] این دارو

در آن کنند و اگر کرم در سفره اسپ [illegible] دیگر [illegible] که دفع شود [illegible] اسپ

[illegible] وقتی گفته اند که اسپ سفره او در [illegible] کرم [illegible]

که آن کرم [illegible] می کنند سفره اسپ [illegible] می شود [illegible]

[illegible]

و [illegible] آن [illegible] می کند و این علامت که کرم [illegible] پاره [illegible] و آب [illegible] علاج

او آن است که دم اسپ به بالا کرده و دست به بالا [illegible] و این چیز که [illegible] از [illegible]

[illegible] بزنند و [illegible] کنند و [illegible] سواری کنند و [illegible] از سفره او خون [illegible]

[illegible] و [illegible] و آهسته [illegible] و سخت [illegible] و اگر خون [illegible] زنج و شاب [illegible]

[illegible] این دارو [illegible] بکوبند و [illegible] و در عسل [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] در سفره اسپ [illegible] و یک روز بگذارند و اگر آب [illegible] به اندرون اسپ [illegible]

[illegible] دیگر اگر اسپ [illegible] خون از سفره اسپ [illegible] علاج

اول آن است که چوب [illegible] چوب [illegible] و [illegible] [illegible] با شراب [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] کنند و [illegible] شود [illegible] سقوطری [illegible] کنند و [illegible]

بر آن [illegible] تا دفع شود دیگر اگر در اسپ [illegible] کنند چهار [illegible]

با [illegible] بکنند و [illegible] کنند و آن [illegible] را [illegible] بکنند [illegible]

وچوب بید بریست برآشند و بر آتش گرم کنند و بران ریش کشند زیرا که بسیار کشیده شده قوتها
که بر اسپ پیدا می‌شود سبب آنست که کیر خورده یا لگد خورده است آن بید دفع زیان کند
عز میکند و قوت با حرکت میکند اگر درمان نکنی یعنی با حرکت پرده اولی سه یاره مبتلا بجای باشد
که لشکها قند و بگذارند تا خشک شود باید که روغن خرس بر سر قوتها زنند که او [illegible] قطع
بکشد و جدا آورد و اگر بدین دوا خشک کند و حب ندارد و گوشت اسپ نرم می‌شود و از بیخ جای
دیگر سر بدر بیرید آنوقت که پیدا شود لشکها قند و زینه آنرا بدر کنند و بر جای آن نمک
و زرده تخم مرغ بر کنند و آن را ببندند و یکدو بار پاشش کنند که خوش شود کلف
این یک علتیست که در تنگه و جای اسپ یا در پشت او پیدا می‌شود و علامات او آنست
که سپیدون سر کل میشود یک آید می‌آید در این باب که چون این آید به خوانند آنرا کلف
سپیدون یا سپیس بریزد علاج او این است که ضرر هم بران نزنند تا موی آن بر دید و
باز به بالند وارد سور تخم وارد سپیس و نمک صاف و زاج این همه را در هم بکوبند

و نعز

و سفیدی کشی از بالا در وصل بسر که فارسه کنند تا قوی شود و حنا با بتیان بیامیزند
و دوا تنها که کلف باشد بخورند و از کرد سر که و زعفران و دواق ایت این همه در هم بکوبند
و بر موضع بزنند قارسه شده نهانند و او آنست که سخت او را بشوید و پاک کنند و بعد از آن
دارو بر آن ببندند تا سه روز بگذارند بیک سعف یا سوده یک علتیست که هم چو [illegible]
می‌شود در هم [illegible] اسپ پیدا می‌شود و دیگر جای [illegible] مرض [illegible] دارد
و بر بجای [illegible] می‌شود علاج او آنست که او شتر را در سر که بجنبانند و درها ول
بکوبند و گرم کنند چنانکه قوی شود و نیم درم [illegible] دارد و داغ کنند و گرم کنند و پاره پنبه
کهنه فتیله کنند و در این داروها بچینند و در جراحت تا سوزند و یک شب و روز بگذارند
بعد از آن فتیله را در آورند و در پاهای آن ریش زرده تخم مرغ به ببندند و پنبه کهنه بر پاها
کنند و در آورند و دارو آن قدر در آن ریش کنند که گوشت سبز شود و بعد از آن [illegible]

تلخ و موم و روغن زیت این دارا در هم دیگر گرم کنند و آنگاه پنبه را آغشته کنند و به جوش آمده در سر
آن جراحت بمالند که نافع باشد دیگر اگر جراحت روی به بهبود کند چنانکه کهنه است آهسته
در سر زخم کم کند تا باهم آید و نیک شود دیگر اگر اسب زخم شمشیر یا کارد یا نیزه
جدا کرده باشد یا در شکم اسب آمده باشد اول تا باز به جای خود کنند و شراب
و روغن زیت در هم جوش کنند و گرم گرم آن روده را بشویند و اگر سوراخ روده باشد آن
شستن دفع رنج ها هوا می شود و بعد از آن با انگشت که ناخن دراز ندارد به جا نهند
و شکم اسب را بسوزن بدوزند و به ابریشم بپیچد و از طرف زیرین بگذارند سوراخ بگذارند
تا آب زردی که باشد بیالاید و در سر زخم [illegible] باهم بکوبند و بریزند و زرده
خایه بران بزنند و ده روز بگذارند و بعد از آن بگشایند و روغن بمالند اگر آن زخم
دیری باشد آن جراحت و اگر در سینه زخم تنگ بود بکاردی تیز راه آن سوراخ
فراخ کنند و روده را با آهستگی در اندرون کنند و روده اسب سخت در سر

بجای خویش و ران را ببافند و اشتق [illegible] این یک علت که اسب سخت به [illegible]
کردن او [illegible] باشد علاج او آنست که ریم آهن بکوبند با پیه چون [illegible]
و آرد نرم [illegible] و آرد [illegible] و زرده خایه را در سفیده تخم مرغ [illegible]
دیگر [illegible] و غلیظ بمالند و در سر [illegible] بنهند و به بالای او چیزی عریض سخت ببندند
چنانکه [illegible] و در دیگر روز [illegible] و علیق [illegible] ببندند و آب کم دهند که تا اندرون او
سخت نشود و اگر [illegible] و حنظل [illegible] ببندند [illegible] روز بسته باشد و بعد از آن
[illegible] و [illegible] بران بزنند [illegible] دیگر اگر اسب را عرق آن زده باشد و بمانده باشد
علامت او آن است که [illegible] علیق خورد و آب بسیار می خورد و [illegible]
میلرزد و نفس تیز می کشد علاج او آن است که اول از هر دو دست او خون بگیرند و
آرد جو [illegible] را [illegible] [illegible] کنند و [illegible] اسب بمالند و اگر روغن سمسم باشد [illegible]

واخل ریش کنند نیک باشد و بعد ازان بگیر بکس مادی ماست بکنند و بر ریش

اسب را لند خوب باشد **دیگر** اگر اسب را سگ دیوانه گزد و دیوانه شود علامت

او آن است که چشمهاش سرخ می شود و زبان دراز میکند و سر در او میزند و پشت

او چشم چشم می شود و علفی و آب نه خورد و بردی در افتد و خود سوی خشماند

و وقت باشد که از پا در افتد و در ایستادن و دیوانه خوابیدن از زمین باشد و دارو علاجش

که گزیده باشد مغز گردکان ماش کنند و خشخاش از آن آن مغز را در دهان کنند

و بزرد مرغ دهند اگر چون نان خورد و مرد سگ دیوانه گزیده است و اگر نه مرد

آن سگ نه دیوانه است و وقت می شود که مرغ مغز گردکان نمی خورد و دیوانگی از آن

ب باید دانست **علاج** او آن است که آن جا که زخم سم چون زخم

حجامت چند جا نیش زنند و لیکن از دو طرف آن چند جا سم شده شرح کنند

در زخم و

در زخم را نیک شرح کنند و بیشتر حجامت خون از وی بگیرند و سیر و پیاز و داو علی

سنی و نمک در شراب کنند و گویند تا سم چون مرهم شود و در حرارت نهند **و دیگر**

در سنگ و سنگین مرغ سیاه شراب ب باید و بسته گاو و دارو گیسه

و بر دماغ اسب بریزند و اگر زخم گزیده در پهلوی اسب باشد بالای زخم را بستن حاج

اخر سخت ببندند و اگر تسماج نباشد بریسمان یا به ابریشم ببندند تا که زهران به بالا

نرود زیرا که زهران در پشت و در وقت پا می شود و اگر یک مرغ بگیرند و خایه او را از

در سر زخم بنهند اگر مرغ در وقت بپرد اسب خوش شود اگر مرغ بمیرد اسب بمیرد و علاجش این

سیاه بمالند در اسب بکنند تا اسب نشود و بار دیگر در سر سگ دیوانه

سیر و مایه خر گوشت و سداب و شونیز و نمک این را در روغن گاو کنند و مرهم چون

مرهم بر آن نهند و در حیوانی نه خاک ببندند و خونها بکنند تا چهل روز خشخاش را نه

اگر بورنه بسته گشته و اگر صحت یافت فنعم المراد ان شاء الله تمت الکتاب بعون

الله الملک الوهاب سنه یوم الثلثاء و سیم شهر ربیع الاول ۱۲۳۷

من هجرة النبویة علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

باب در شرح مسکن فرس در روایت چنین آمده است که هرکه این دعا را نوشته در گردن

اسب بیاویزد خدای تعالی آن اسب را از جمیع آفات و عاهات زمانه و چشم بد و لشکر ها

در امان خود محفوظ و نگاه دارد و این دعا را حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام در گردن

دلدل بسته بود و از برکت این دعا اگر در دریا میزد هیچ پس او تر نشد و اگر در آتش میرفت

زیان بوی نمیرسید از برکت این دعای بزرگوار و در این شرح این دعا حاضر شده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم یا الله اسئلک ایها الفرس یا الذی خلقک من

ثواب

ثواب وفی النجم اقبلک والی الموق بعید یا الذی قال من یحیی العظام وهی

رمیم ایها الفرس للطروق وفی العرض المحبوس اسئلک بقدرة الله الملک

القدوس وبحقک یا ارحم الراحمین یا غیاث من لا غیاث له یا الذی

[illegible] یا من [illegible] یا بارئ یا احد یا صمد یا رب یا الله یا سورة الاخلاص

راسه نوبت بخوانید باب اگر اسب لنگ کند هیچ [illegible] که بسته دور دم اسب

او فره کنند [illegible] دیگر اگر اسب را چشم

درد [illegible] آب [illegible]

بخوانید [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة

علی اصولها فباذن الله ولیخزی الفاسقین محمد [illegible]

المرسلین باب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

سُبحَانَ الَّذِي اَسرَىٰ بِعَبدِهِ لَيلًا مِنَ المَسجِدِ الحَرَامِ اِلَى المَسجِدِ الاَقصَى الَّذِي بَارَكنَا
حَولَهُ لِنُرِيَهُ سُبحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقرِنِينَ وَاِن يَكَادُ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَيُزلِقُونَكَ بِاَبصَارِهِم لَمَّا سَمِعُوا الذِّكرَ وَيَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجنُونٌ
وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكرٌ لِلعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ احفَظ هَذَا الهَيكَلَ الفَرَسَ مَالَ
فُلَانِ ابنِ فُلَانٍ وَمِن جَمِيعِ الآفَاتِ وَالعَاهَاتِ وَالبَلِيَّاتِ وَالعِلَلِ
وَالجُنُونِ وَالخِنَاقِ وَالبَرَصِ وَالجُذَامِ وَالنَّجمِ وَاللَّحمِ وَالنَّحقِ وَالقُولَنجِ
بِحَقِّ كهيعص وَبِحَقِّ طه وَبِحَقِّ يس وَص وَحم عسق وَبِحَقِّ
اِنَّا فَتَحنَا لَكَ فَتحًا مُبِينًا لِيَغفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ
وَيُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَيكَ وَيَهدِيَكَ صِرَاطًا مُستَقِيمًا وَيَنصُرَكَ اللّٰهُ نَصرًا
عَزِيزًا وَبِحَقِّ اِيَّاكَ نَعبُدُ وَاِيَّاكَ نَستَعِينُ اَللّٰهُمَّ احفَظ هَذَا الفَرَسَ

فُلَانِ ابنِ فُلَانٍ مِن شَرِّ العَينِ وَالنَّظَرِ وَاللِّسَانِ وَمِنَ السَّيفِ وَالسَّهمِ وَالسِّنَانِ
وَالحَجَرِ وَالنَّجمِ وَمِن جَمِيعِ الاَمرَاضِ المُختَلِفَةِ وَمِن شَرِّ جَمِيعِ الهَلَاكِ
بِحَقِّ حُرمَةِ جَبرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسرَافِيلَ وَعَزرَائِيلَ وَرِضوَانِ اللّٰهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَحَمَلَةِ العَرشِ وَالكُرسِيِّ وَالنَّبِيِّينَ رِضوَانُ اللّٰهِ تَعَالَى عَلَيهِم
اَجمَعِينَ بَابُ حِفظِ دَفعِ نَظَرٍ وَلِسَانٍ عَلَى الفَرَسِ يَا مُغِيثُ يَا مُجِيبُ

ممم	لحم قم	٨٨	نت
٨٨	نت	٣٣	لحم م
بت	٨٨	نجم قم	م م
نجم قم	٣٣	بت	٨٨

[illegible]

١٣ نوشم ١٨ كم لكم ٨م٨ ١١٣ ح ٨ نوعم ع ١١ ا/ ١٩
٩ قم ٢ ٢ اطم ١٠١٨ كم ح ١١ باب اكاسب كمر بكمل

در چهار سم ... بنویسد یا الله یا الله بسم الله الرحمن الرحیم هو الشافی سحون

سحون بیل فواد در ... کر کند [illegible] نفع نظر

این طلسم بنویسد و در ... که ... باشد انشاء الله تعالی

باب ... [illegible]

... [illegible]

ق	ع	وس	ا
كع	ص	د	بالا
سر	سه	ااعح	عح ا
دعح	وعح	عح	عح عح

هـ ده ه عح عح الاعح

عح عح عح عح ص ا الله

لطیف باب

نفع نظر ... العزیز ... [illegible]

باب ... [illegible]

این طلسم ... [illegible]

کنند ... [illegible]

... یابد انشاء الله تعالی

٨٨ ے	٨ صم	ا طس	ے ط
ا ے	ے طو	٢٨ ے	٨ صم
٣ طم	ا ے	٨ طع	١٩ ے
٣٨ صم	٢٨ ے	ے طم	ا ے

امراست

از راست ... [illegible]

از طرف چپ ... [illegible]

کننده پنج نوبت یا هفت نوبت

... اسهال ... یابد

٨	٣	٤	ح	ح	ح
١	لا	و	٧	٥	ط
٦	٢	٢	٣	د	ر

فقال لو ابن تبابن سمن فهم باب ... [illegible]

... بسم الله الرحمن الرحیم

وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر وحملناه علی ذات الواح

ودسر وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا

یزید الظالمین الا خسارا باب ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

این دعا بنویسد و در گردن اسب بندد که هر چه [illegible] اسب باشد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء

وهو السمیع العلیم المنصرف علی الاعداء یا ودود احفظنی

من شر جمیع الخلائق علیهم اجمعین یا الله یا الله یا الله

د ص م م ی ا لا ح د و ح ح ه م ف [illegible] ل ل م ف

م ن ن ی ا م ح م و ی ا ع د ی باب [illegible]

و [illegible] اسب [illegible] که [illegible] اسب [illegible] کند و دعا این است

د ص د س م و د لا بد نعد ما سا سا سا

یا حفیظ یا حفیظ یا حفیظ یا محفوظ

باب [illegible]

حروفات بنویسد در گردن اسب بندد که [illegible]

[illegible]

حروف [illegible] که [illegible]

٨	٩	٨	٩
٨	٩	٨	٩
٩	٨	٩	٨
٩	٨	٩	٨

[illegible] حروف [illegible]

[illegible]

[illegible] ا ح س ط ص ق ک [illegible]

[illegible] ب ت ث ج ح د ذ ز ش ص ض ع ف ق

باب [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب این دعا از حضرت علی کرم الله وجهه روایت است که وقت اسب در[illegible]

و دلدل بسته شد هرکس که این دعا [illegible] بنویسد و بر گردن اسب بندد هیچ اسب

از وی نکوفته و در پاهای اسب [illegible] و در چشم اسب آب [illegible]

[illegible] که [illegible] بنویسد و [illegible] بکرد و در [illegible]

که حضرت امیر المؤمنین علی [illegible] این دعا در گردن دلدل [illegible]

[illegible] و این دعا [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون وذللناها

لهم فمنها رکوبهم ومنها یأکلون ولهم فیها منافع و

مشارب افلا یشکرون ولقد اوحینا الی موسی لا تخاف

درکا

درکا ولا تخشی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

برحمتک یا ارحم الراحمین باب این دعا از حضرت

امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب [illegible]

هرکس که این دعا بنویسد و در گردن اسب بندد آن اسب را دزد نبرد و اگر

در شب دزد [illegible] دزد [illegible]

[illegible] دعای مذکور این است

بسم الله الرحمن الرحیم

وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه

بلاء حسنا ان الله سمیع علیم اللهم احفظ هذه الفرس

مِنْ شَرِّ الْخَلَائِقِ وَكُلِّ الْبَلَاءِ

باب تعویذ سر لجام اسب

بنویسد و در گردن اسب بندد که بغایت مجرب است و این تعویذ را
ارسلان بک تولکش احمد بیک تسلیم کرده بود و نصیحت کرده بود که این
نسخه را به هیچ کس ندهد تا هر کار شود و از این نسخه بیک حاکم شام
گرفت و این نسخه مجرب و از معصوم است والله اعلم

ولا اکرام ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی
العظیم باسم حامل
التعویذ ... فلان ابن فلان

۲ ۳ ۹۹۱۹۱۸۹۹۱۸۲۲
۹۲ ۹ ۸۸۸۲۱۴۲۲

مقدم

۲ ۳ ۹۹۱۹۱۸۹۹۸۸۲۲

اا لاه ما دح م ن ما دح ما م ن ح
ف ای ط یا خ و اعلا ل

باب نتیجه

این اسماء و طلسمات را و در گردن اسب بندد جهت
نصرت و فتح و دفع کل بلا دیگر کارها در جمله مقصود لب ... است
من كل الامراض وعلى كل حال واحفظ من الآفات
والعاهات والبليات بحق هذه الطلسمات

۱ ۴ ۱۱۱/۴۲۱۴۱۲۱۲ ۱۱ ۹۱۱ ۹ لا ۳۴۳

۱۱۱ ۲۱۹۴۲۲۱۲ ۱۲۹۱۴۲۱۱۹۱۴ط۲۹۳ ۲۱۱۱۱

۲ ع۹ ۱۲۱۲۱ ۹ ۱۳۱۵۱۱۱۲۱۱

۲ ۱۲ ۱۱۱۹ ۹۲۱۴۱۲۱۲۱۱

۱ سح ۳۱۹۱۲ ۱۱ سح ۴ ۲۱۹۴۲۱۱

۲۱ ۲ ۴ع ۱ ۲ ۱۱ ۲ ۹ع ۹ ۱۱ ۲ ۲

۱۱ ۲۲ ۹ع ۶ ۱۱ ۹ع ۴ع ۱ ۷ ۲ ه ۴ ۱۱ ۹ع

۱۱ ۲۲ ۴ ۱۱ ۲۶ ۱۱ ۲۲ ۹ ۱۱

۱۱ ۲ ۹ع ۱ ۳ ۱ ۲ ۱۱ ۲۱ ۹ع ۴ا ۱

۶ ۱ ۲ ۹ع ۱ ۹ ۱۱ ۲۳ ۶ ۹ ۱۱ ۱۱ ۱ ۸

۱۱۱ ۲ ۱ ۹ ۱ ۲ ۳ ۶ ۹ ۱۱ ۲ ۱۱ ۴ع ۱ ۲

۱۱ ۳ ۱ ۹ع ۹ ۱۱ ۲۲ ۹ع ۱ ۲ ۶ ۱۱۱ ۲

۱۱ ۳ ۹ع ۹ ۱ ۲ ۶ ۱۱ ۲ ۹ع ۶ ۶ ۱۱۱

۱۱ ۳ ۱ ۹ ۱۱ ۹ ۱۱ ۵ ۶ ۱ ۲ ۱۱

۲ ۱۱ ۲ ۹ع ۱ ۴ ۱۱ ۲۲ ح ۱۱۱ ۹ع ۱۱

الحب

المحبت اگر خواهی یا برورق به مشک و زعفران بنویسد برای آتش

پنهان کی یا بر شوره اسیاب و اگر از درخت بیاویزی همان عمل کند

انی بست داد اداد ام مر هم هم هم حول ما

ما هی هی هی هی همه بسم فلان ابن فلان

علی حب فلان ابن فلان الساعة الساعة الساعة

المحبت انی مهر یا مرد در تب

بنویسد هر که بیند او را دوست گردد و بروی نمود شد بیداراب بشود

۲۲	۲۵	۳۲	۲۹
۳۳	۲۸	۲۳	۲۴
۲۷	۳۰	۳۷	۲۴
۲۶	۲۵	۲۲	۳۱

والسلام ۱ ه ۲ م

ع ع

ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص

احرقت قلب فلان ابن فلان علی حب فلان ابن

فلان حبّا شدیدا بحق سخر لنا سلمان

ابن داود الساعة الساعة الساعة

العجل العجل العجل

ذ ذ ذ ذ ذ ذ ذ

